

که آقا فرموده ، هندسه یعنی اندازه ، والسلام .  
در مورد ادبیات نیز به نقل از استادشان آورده اند : دیوان ملای رومی و نظامی  
وسعدی و حافظ و سنائی ، همه فدای این دو بیت با با ظاهر :

خوشا آنان که الله یارشان بی      به حمد و قیل هو الله کارشان بی  
خوشا آنان که در نمازند      بهشت جاودان با زارشان بی

از تالیفات علمی این استاد ، خود آموزنامه است ، و کارایشان زیر زیر  
گذاشتن بر کتاب نماز الصبیان ،  
وبک عالم برجسته دیگر حجة الحق شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری ، در کیهان  
فرهنگی شماره ۹ چنین معرفی شده اند :  
از ویژگیهای استاد که وی را در میان امثال و اقربان ممتاز و برجسته می نمود و به  
اعجاب و تحسین و امی داشت نمونه هایی را یاد آور می شویم .

#### ساده پوشی

استاد در پوشیدن لباس نهایت سادگی را رعایت می فرمود . به طوری که وی را هیچ  
گاه با لباس نو و تشریفاتی آن زمان کس ندید .

#### عبای

عبای استاد بسیار ساده و معمولی بود ، که در وقت پیاده روی از خانه به محل درس  
و بالعکس آن را روی سر می انداخت .

#### قیاس

قیاس استاد ، برخلاف بعضی از اهل عمامه بسیار ساده و معمولی و کوتاه بود و با  
همان چروک ناشی از نشستن مکرر برتن می کرد .

#### کفش

کفش استاد یک جفت نعلین ساده و کهنه بود .

#### سلامت و نشاط

استاد ، علاوه بر کمالات علمی از جنبه نسبتاً قوی و تنی سالم برخوردار بود ، چون  
از طب قدیم اطلاعاتی داشت طبیعتاً حکیم خود بود ... لذا از مراجعه به پزشک و مصرف  
داروهای فرنگی - که نوعاً مخدر است - بی نیاز بود ، حتی در مرض فوت ، و قنسی  
می خواهند برایش پزشک بیاورند اظهار می دارد : " من که عمری با خوردن دوائ فرنگی  
مخالف بودم ، میل ندارم با شکم پر از دوائ فرنگی خدمت مولایم برسم . "

#### در مورد مواظبت

استاد فرموده : " امروز که برای منبر مطالعه می کردم و به این حدیث شریف رسیدم :  
" ای فرزندان آدم اول خودت را موعظه کن بعد دیگران را . " و استاد به شدت گریست و  
فرمود :

" آقای بهداد من هنوز خود را موعظه نکرده ام . چطور از من می خواهی که ترا  
موعظه کنم ؟ "

در علم و علم اندوزی چنین شده است. ادبیات ما تبدیل شده است به ادبیات جنگ، ادبیات فجر، ادبیات قدس، ادبیات خون و مرثیه و شهید. شعر فارسی را تبدیل کرده اند به مدایح امام و یاران امام. آن همه دست بی شعورترین مدعیان شعر تضمین پرداز. در این چند سال اخیر خزخز عیلاتی به نام شعر از کاسه لسان ترازه پایه میدان گذاشته رژیم، دفتر معتبری منتشر نشده است.

داستان نویسی به گونه دیگری درآمده است. علماء اعلام در همه مورث بحر دارند. موسوی اردبیلی درباره قمه نویسی میگوید: "نویسنده انگلیسی ادوار دیراون در مقدمه کتاب معروفش "نقطه الکاف" که درباره بابی هاست، چنین نوشته: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، بعد از حمد و ثنا بر محمد و آل محمد، اما بعد... من تا زگی یک کتاب خواندم که نوشته بود: "در باز شد و طرف شلیک کرد. نه بسم الله الرحمن الرحیم دارد، نه حمد و ثنا و مهم تر اینکه "اما بعد" هم ندارد."

علی خامنه‌ای، رئیس جمهور، افتخارات مهمتری دارد. از گورکی و جخوف و ویکتور - هوگو حرف میزند و این سه نفر را به این دلیل ستایش می‌کند که رثا لیت بوده‌اند و گرابشی به سمبولیسم نداشتند و آنوقت روزنامه‌های رژیم، سلسله مقالاتی چاپ می‌کنند دربار کمازی تمثیل و سمبولیسم که از چنین مفولاسی باید صرف نظر کرد. صراحت یک امر انقلابی است. باید بفهمیم که هنرمند و نویسنده چه منظوری دارد، نکنند نکته‌ای را به اشاره و کنایه آورده باشد که ما نفهمیم.

در امر نقاشی نیز چنین است. چهره پردازی ممنوع، تنها گل لاله بکش آنهم سر مزار پادار شهید. و یک پله بالاتر رنگها نیز سانسور می‌شوند. رنگ خا بزرگ‌مزا است و خاکستری. رنگ خون و رنگ گور، والسلام.

در مورد هنر تئاتر که جمهوری اسلامی دست دنیا را از پشت بسته است. سال گذشته ۶۹ نمایشنامه روی صحنه آمده، که بازیگران، کارگردانها و نویسندگان هایشان همه ناشناخته‌اند. جمهوری اسلامی تئاتر را بسیار دوست دارد. امت مثلا همیشه در صحنه را در تالارها جمع می‌کند و به تبلیغ می‌پردازد.

نمایشنامه‌ها همه پیام دارند، یعنی متعهد به رژیم حاکم هستند. نمایشنامه‌های نوشته می‌شود در مدح مقام والای شیخ فضل الله نوری، یعنی کوبیدن انقلاب مشروطیت و ارج گذاشتن به تلاش ارتجاعی مشروعیت.

نمایشنامه‌های روی صحنه می‌آید به نام "بت" پیام این است که همه محسمه‌ها را باید شکست. پرده تالاری کنار می‌رود، آرایش صحنه قبر بفل قبر است و مادران استخدا می‌باید ساران ضحیه و ناله می‌کنند و گل پرپر بر رهبر هدیه می‌کنند.

در مورد موسیقی امر از این نیز بالاتر است. سه سال پیش محمد هاشمی مدبیر تلویزیون در محاسبه‌ای گفت که اشکال اساسی ما در مورد موسیقی سه مسئله است که اگر آن را حل کنیم تمام مسائل حل می‌شود. یکی این که موسیقی ریتم دارد. یا اللعجب! دوم این که تمام آلات موسیقی را باید یکلی حذف کنیم. سوم مسئله آواز است. که صدای آواز زن یا مرد، مرد یا زنی را که در خانه نشسته و گوش می‌کند احتمال دارد که از راه بدر برود. تا زگی در نشریات رژیم از فقها استفسار کرده بودند که آواز دسته جمعی زنان در اجرای سرودهای انقلابی جایز است یا خیر. علما فرموده بودند که اگر دسته جمعی باشد اشکال چندانی ندارد. چرا که در آواز دسته جمعی زنان

در سرودهای انقلاب اسلامی ما ممکن است شبیه آواز مردان باشد. البته احوط است که مردان بخوانند. پس موسیقی بی موسیقی! باید پیش گفتار هنر دوست و هنر شناس سر نه عظیم فرود آورد.

در امر سینما که دیگر نورعلی نوراست. بیشتر دست اندرکاران سینمای زمان شاه، دست به سینما در خدمت جمهوری اسلامی هستند. اگر مجلات هنری رژیم را ورق بزنید، همه چیز را خواهید شناخت. وزیر ارشاد اسلامی در مورد سینما گفته است که امر سینما در واقع موعظه است و سینما گر با بدیک و اعظ باشد. و آخوندکی در قم چندی پیش بسک فیلم سینمایی می ساخت، با عبا و قبا و عمامه، پشت دوربین ایستاده بود و در محاسبات گفته بود که سینما باید دست روحانیون اداره شود.

بله، زمانه کهن نگشته است. حدیث اسکندر را از جاه بیرون کشیده اند. ذائقه آخوند خلوت تازه و شیرینی تازگی را نمی فهمد. پس با سخن نو و ادب نو و هنر نو دشمن خونی است. و ای کاش به این قانع بود. او با آداب و رسوم و سنن قدیمی نیز دشمن است. رژیم آخوندی پا فراتر نمی نهد. او با قبیحی غیظ و غضب گره تمام علائق و عواطف و وابستگی به شادیه را می گسلد. ملاط کار را و یکپارچه نگه داشتن امت در صحنه های جنگ و قبرستان است. جنگ غذا و مایه دوام اوست. دوست داشتن و دیدن و با زدید، دست هم را فشردن و روی هم دیگر را بوسیدن، با مزاج پیر گفتاری او سازگار نیست. عید چیست؟ روز جشن است و شادمانی. محفلی درست می شود برای نشاط و ضیافت و دورهم جمع شدن. صافی و زلالی جای کدورت و کینه را می گیرد. محبت و صفال بریز می شود. مگر غیر از این است؟

برای مردگان و اسیران خاک نیز جشن وجود داشت. در "آثار الباقیه عن القرون خالیه" ابوریحان بیرونی نقل شده که در اواخر ماه دوازدهم اهل سبند برای اموات خود خوردنیها و آشامیدنیها می بردند.

شب جمعه اول ماه رجب جشن رغائب است. یک جشن مذهبی برای شادی مرده ها. سر خاک درگذشتگان هم دیگر را می دیدند. مردمی که برای مرده ها شادی می طلبند اکنون زنده زنده به عزای خویش نشسته اند. اما حکومتها، جشنهای تعبدی و عیدهای تحمیلی می سازند. زمان حکومت شاه، چهار آبان باید جشن گرفته می شد، شش بهمن باید جشن گرفته می شد. با این که مشروطه را خفه کرده بودند، در ضمن از بهره برداری آن روز نیز نمی خواستند چشم ببوشند. رجال پوسیده در مجلس شورای ملی شیرینی و شکر بست می خوردند و به ملت نه، که به هم دیگر تبریک می گفتند. در واقع به قربانی خود اداای احترام می کردند.

امروز نیز چنین است. عیدهای رنگ باختی را به زور به ملت حقه می کنند. خمینی از کلمه نوروز بهیزار است. در تبریک عید می گوید: "حلول سال جدید را کوه راه آورد آن تعابیت ارکان جمهوری اسلامی است به همه مستضعفین و به ملت شریف ایران تبریک می گویم." و سال بعد می گوید: "وقتی جنگ هست و جبهه هست، عید برای چی لازم است؟" نه! این عبارت بلکه بدین معنی. و برخی جوانان کوشش دم توپ را برای روزهای عید حرام می شمارد. روز ده فروردین همه پرسی جمهوری اسلامی به انجام می رسد و روز بعد خمینی می گوید این روز را عید اسلامی ملی تلقی کنید. وصدها جشن و عید از این قبیل.

هم اکنون در وطن ما ، جنازه روی جنازه تلنبار شده است . شهرها مدام در هم کوبیده می شود . به جای تدارک سفره هفت سین ، مردم از این سوراخ به آن سوراخ پناه می برند . چهارشنبه سوری و عید نوروز در نظر آخوند از رسوم گبری است . عیدی شیخ پشم الدینهای از مفاک درآمده برای ملت ما گلوله توپ و تفنگ و احیاناً کفن است . دریمبارانهای اخیر بهشت زهرا نیز در هم کوبیده شده . و اما جمعه اصفهان به مردم اصفهان و به تمام امت ایران وعده عیدی داده است که به زودی یک قبرستان عظیم با گنجایش یک میلیون نفر در حوالی اصفهان احداث خواهد شد که اکنون حاضر و آماده شده است .

مژده به تمام گفتارهای دنیا !

منوچهری، شاعر والای خراسانی عاشق زندگی، در توصیف بهار و نوبهار، الف مدح را بکار می گیرد :

نوبهار آمد و آورد گل ویا سمنسا	باغ هم چون تبت و راغ بسان عدنا
آسمان خیمه زدا زبیرم و دیبای کیود	میخ آن خیمه ستاک سمن ونسترناس
کبک ناقوس زن و شارک سنتور زنت	فاخته نای زن و ببط شده طنبور زنا
پرده راست زندنا رو بر شاخ چنار	پرده باده زند قمری بر نارونا
کیک پوشیده یکی پیرهن خزکی بود	کرده یا قیر مسلسل دو بر پیرهنها
پوپوک پیکی نامه زده اندر سرخویش	نامه گه با زکند، گه شکند بر شکناس
سمن سرخ ، بسان دولب طوطی نر	که زبانش بودا زرزده اندر دهناس

...

سال امسال نوروز طربناک ترست      پارو پیرا رهمی دیدیم اندوهگنا

ولی سال امسال ما ، نوروزا مسال مانه تنها طربناک تر نیست که اسفناک تر است . همه غمگین از این کشتار و هشتناک جنگ پوج و بی هوده خمینی و مدام به عسرا نشسته اند . با وجود این ، رژیم جمهوری اسلامی کور خوانده است . و نمی دانسد خود گفتاری است که برای بیرون کشیدن و بلعیدن جسد خویش تلاش می کند . گفتار ، خانه است و خود نمی داند . با هروسیله ای باید او را بر انداخت . همه را باید جارو کرد و دور ریخت . خانه باید تمیز باشد .

برای پاکیزه داشتن خانه تنها جارو کافی نیست . فضای خانه با ادب و فرهنگ خود تشخیص پیدا می کند . هر حرکت فرهنگی و نگه داشتن آداب و سنن ملی ، مثنی است برسینه این عجزه بی نام و نشان که در هیچ لغت نامه ای نمی توان نامی برای او پیدا کرد . بزمی که در اینجا برپا شده ، بزم نیست . رزم است . این رزم بزم گونه بر همه شما و مردم وطن ما در همه جای دنیا مبارک باد .

## مه هشتاد و پنج

محمد علی اصفهانی

م . الف . موج

در ربرد سگاه پیرس  
 پنجه ای که دیگر نیست  
 پنج بار شمرد ،  
 از یک  
 تا پنج  
 پنج بار  
 خواهیم شمرد .  
 از پنج  
 تا یک  
 تک سرفه های مسلول  
 میان ته مانده ی جهیز  
 و بانگ رهنی لبریز  
 شماره های باوقار حدیدند  
 جدیدتر  
 از روم قدیم  
 اسپار تا کوس  
 درسبزو ار  
 بالای دار رفته است  
 ویونس  
 در جنگل  
 درخت شده است  
 دیگر  
 تا بانگ رهنی  
 پنج ساعت ، ستاره باید شمرد  
 و این  
 کافی است  
 سی ونه هزار و سه صد و نود و نوه قطره ، باران  
 و یک درخت  
 به علاوه پنج ساعت ، ستاره  
 منهای خمینی  
 تقسیم بر زمین  
 مساوی است با فردا  
 \*  
 از یک تا پنج را  
 شمرده اند  
 وقت از پنج تا یک شمردن  
 رسیده است  
 و هوا  
 سربی است  
 به با مبر آیم !

## دربارهٔ لجن پراکنی‌های رژیم علیه‌شورا

ح.ر.آزاد

کیهان هوایی در شماره ۶۱۴ مورخ ۱۵ اسفند ۱۳۶۳ طی مقاله‌ای با عنوان "چرخش‌های اصولی در برابر امپریالیسم" بزعم خود به نقد "تحولات سازمان مجاهدین در ۶ سال اخیر" پرداخته است. هدف این مقاله جانداختن این فکر است که گوئیا حمایت‌های بین‌المللی از شورای ملی مقاومت و محکومیت بی‌سابقه رژیم ضدبشری ولایت فقیه در افکار جهانی به علت آنست که رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران به عامل امپریالیسم مبدل شده است. بدین ترتیب رژیم می‌خواهد به هواداران "گمراه"!! سازمان هشدار دهد که به آغوش "اسلام عزیز" بازگردند. از خلال این مقاله می‌توان به نکات متعددی پی برد:

۱- رژیم خمینی بخوبی به اهمیت فعالیت‌های شورای ملی مقاومت و تاثیرات افشاکننده آن در افکار جهانی پی برده است. از طرف دیگر رژیم چندین بار به یک حرکت تبلیغاتی برای خروج از انزوای همه‌جانبه‌اش دست پا زده است. اما با "رو شدن" بازیها و نمایشات "فدا امپریالیستی" و معاملات خیانت بارش با رژیم‌های نظیر اسرائیل، آفریقای جنوبی، ترکیه، پاکستان، آلمان و سایر کشورها بیکه "امام" را با شیطان بزرگ در تماس قرار می‌دهند، این نوع مقالات در حکم تاکتیک "دست‌پیش‌گرفتن برای پس‌نیفتادن" است. به عبارت دیگر رژیم با وقاحت خاص آخوندی خود، تلاش‌های انقلابی شورا را در راستای احقاق حقوق مردم ایران به زیر سؤال می‌کشد.

۲- رژیم ولایت فقیه طبق فلسفه وجودیش پدیده‌ایست ضد عقل، ضد بشر، ضد تاریخ و ضد نبوت. این انگل بخاطر عدم توانا بی‌ش در مراحل و فصل معضلات عظیم اجتماعی و تاریخی بارت رسیده از رژیم ستم‌شاهی، و بی‌علت تحمیل خود بر جامعه، اصولاً و به نحو همه‌جانبه و استراتژیک، رژیم می‌است که بر بستر خون و خفقان و بحران قرار گرفته است. اما همین عوامل بر اثر مقاومت شگرف و تاریخی مردم و پیشتازش از طریق مبارزه

مصلحانه، رژیم ولایت فقیه را به سمت مرگ محتوم خودهدایت می‌کند. بنا براین رژیم از طریق این نوع تبلیغات، بزعم خود "ضد امپریالیستی" می‌خواهد در مقابل با طیف گسترش یا بنده معضلات اجتماعی، با توسل به هوچیگری، اذهبان عمومی را گمراه کند.

۳- چندی بعد از جدایی بنی‌صدر از شورا، اعلامیه‌یی بی‌امضا با عنوان "آتش آنقدر شور بود که بنی‌صدر خان هم به آن پی برد" از طریق رژیم و بطور وسیع در خارج پخش شد. نکته قابل توجه در این اعلامیه و در مقاله مزبور یکا ربردن "منطقاً!" اقلیت و کومله در تخطئه‌تاسهای بین‌المللی برای شناساندن شورای ملی مقاومت به‌عنوان تنها آلترناتیو دموکراتیک، مستقل و ملی می‌باشد. مقاله‌کیهان نیز مانند نشریات اقلیت و کومله، تماس با احزاب سوسیال دموکرات اروپا و اعلام حمایت از مبارزات مردم توسط نیروها و شخصیت‌های مترقی، با نادیده گرفتن ابعاد مقاومت در داخل کشور و حمایت مردم از جنبش مقاومت را نشانه‌ای از سرپرستی به امپریالیسم قلمداد می‌کند.

مثلاً در مقاله آمده است: "در پایان برای نمایان‌دن بینش پراگماتیکستی سازمان و چرخش اصولی رهبری از موضع ضد امپریالیستی که زمانی مدعی آن بودند ولی امروز رسماً حتی از ذکر آن در شعار هم خودداری می‌کنند..." عین این مضمون را در اعلامیه سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، هوادار سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران با عنوان "مجاهدین: از مبارزه ضد امپریالیستی تا سازش با امپریالیسم" در ارتباط با پیام حمایت "گری هارت" - کاندیدای حزب دموکرات آمریکا برای ریاست جمهوری - از مبارزات آزادخواهان مردم ایران، می‌بینیم: "اما برای جلب حمایت امپریالیستها، رهبران مجاهدین باید از رقبای خود یعنی بختیار و امینی و... پیشی بگیرند و به امپریالیستها ثابت کنند که نه تنها در حفظ سرمایه‌داری در ایران کوشا خواهند بود، بلکه حتی بدان رژیم جمهوری اسلامی فحاشیهای پوچ و بی‌محتوا علیه امپریالیسم‌جهانی نخواهند کرد (همانگونه که در عرض دو سال گذشته حتی شعارهای "ضد امپریالیستی" خود را نیز از نوشته‌ها و سخنرانیهای خود حذف کردند)." (جهان - سال سوم، شماره ۲۲)

۴- این موضوع که جنگ خانمانسوز با عراق تا چه حد برای رژیم حائز اهمیت است دیگر امروز هرکسی پوشیده نیست. از طرف دیگر اقدام انقلابی شورای ملی مقاومت در پیشنها دیک طرح صلح نیز با گذشت زمان حقانیت خود را به ثبوت رسانده و بطور وسیع مورد قبول قرار گرفته است. اما رژیم خمینی که از عواقب این طرح در رابطه با سرکشت محوس اما محتوم خود بخوبی آگاه است، با تبلیغات هیستریک در صدد مخدوش کردن آن است. به همین سبب نویسنده کیهان سعی دارد ملاقات مسعود رجوی با طارق عربی و طرح صلح شورا را بعنوان سندالت دست‌نودن رهبری سازمان بخورد مردم دهد. می‌نویسد: "این مسئله نفرت‌انگیز درست در زمانی که شهرهای ایران و مردم بی‌دفاع در حملات موشکی رژیم‌بعثی فرارداشند، اتفاق می‌افتد. بطوریکه گروه‌های رفیب سازمان وحشی بنی‌صدر (عضو شورای ملی مقاومت) همه دلیل نفرت عمومی و هم‌بده خاطر حادت در مقابل کمک‌های مادی و سیاسی عراق به سازمان، به مخالفت برداشند و رهبری سازمان را محکوم کردند." همه می‌دانند که هر چند رژیم عراق در

تحتا وزبه خاک ایران گنا هکارو محکوم کردنی است ، اما رژیم ولایت فقیه عامل اصلی در جنگ افروزی و ادامه آن بوده و می باشد . از سخنان پوچ خمینی از قبیل اینکه " جنگ نعمت الهی است " یا " وقتی صدای توپ می آید دلش حال می آید " تا شرایط مسخره رژیم از قبیل اینکه صدام را همانند هیتلر در دادگماهی نظیر دادگاه نور نیگری باید محاکمه کنند ، همه و همه شا هداین حقیقت می باشد که رژیم خمینی بدون عامل زور و خفان و جنگ و خیانت به مصالح عالی خلق فهردان ایران حتی یکروز نیز قادر نخواهد بود به حیات منحوس و انگل و ارشاد ادامه دهد ، به این جهت از صلح و تمایلات صلح طلبانه بشدت متنفر است . اما صلح چه بدنبال خواهد داشت ؟

الف - قبول این موضوع که صدور ولایت فقیه به منطقه با شکست روبرو شده است ؛ ب - قبول این موضوع که بعد از اعلان فراخواندن نیروهای عراقی از خاک ایران از جانب رژیم عراق ، این رژیم خمینی بوده که در جنگ افروزی نقش اصلی را به عهده داشته و بنا بر این بایستی جواب میلیونها کشته و معلول و آواره جنگی را بدهد ؛ پ - قبول این موضوع که رژیم حال بایستی به خواستهای اساسی مردم جواب گوید ، یعنی رفاه ، پیشرفت ، امنیت شغلی ، حانی و مالی ایجاد کند ، آیا واقعا می توان تصور کرد که رژیم ولایت فقیه بتواند معضلات عظیم جامعه ایران را حل و فصل کند ؟ به قول مجاهدان بریسم چی ؛ ما بین قدرت یک رژیم در حل و فصل مشکلات اجتماعی و ضریب سرکوب آن یک رابطه معکوس وجود دارد ، هر قدر رژیم در حل مشکلات نا توان تر باشد ، تمایل رژیم مزبور به " سرکوب " در قبال خواستهای عادلانه مردم بیشتر می شود . رژیم خمینی در این رابطه یکی از عالمترین نمونه ها در تاریخ است . ج - و بالاخره خاتمه جنگ یعنی قبول اینکه " اسلام عزیز " یک کشیده تاریخی نوح جان کرده و او هام پان اسلامیم خمینی - مآنه بایده رباله دان تاریخ سپرده شود . البته بایستی پذیرفت که در صورت وقوع صلح ، رژیم از نظر تعداد نفرات در امر سرکوب دستش بازتر خواهد بود ، اما به لحاظ شکست استراتژیکش در امر صدور ارتجاع به منطقه ، این افزایش نفرات در امر سرکوب صرفا یک امتیاز صوری در من و رشکسنگی و تزلزل استراتژیک رژیم خواهد بود . بایستی خاطر نشان ساخت که حرکت جنبش در جهت تکسسی بندهای اخناق است . گذشته از موقعیتهای احزاب زمان محاهدین خلق در امر مرئوده ای کردن حرکات اجتماعی ، اصولا می توان انتظار داشت که احزاب رژیم بتوانند با ابداء تریخش بیاوند ، به عبارت دیگر ترس ، مانند هر پدیده روان - اجتماعی ، بعد از طی مرحله اولیه خود به عقب رانده می شود . به این لحاظ و برخلاف نظریه بسیاری از ناظران سطحی ، با فاطمیت می توان گفت نقطه ضعف رژیم در صلح است . حال اگر امام خمینی نیز در خدمت به انسا است دست از این جهان سیه و سمرت را از وجود منحوس راحت کند مرحله فروپاشی رژیم سر برخواهد

پیوسته

رژیم ولایت فقیه در مراحل فروپاشی خود می باشد . انروای همه جانبه رژیم منتسج از فعالیتهای همه جانبه ، انقلابی و افشاگرانه شورای ملی مقیاسومت ، اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان و دیگر نیروها و شخصیتهای آزادیخواه ایرانی می باشد .



رژیم برای بیرون رفتن از این انزوای همه جانبه به یک حمله تبلیغاتی در سطوح مختلف پرداخته است. اگرچه این تشبثات نمی‌توانند از مرگ محتوم رژیم ولایت فقیه جلوگیری کنند، اما با در نظر گرفتن حجم این تبلیغات و شیوه‌های رذیلانه و بیشرمانه ایادی مزدور رژیم، بایستی به افشای اینگونه تبلیغات پرداخت.

www.KetabFarsi.com

## دربارهٔ مطالب یک اطلاعیه،

### ماجرای یک «باصلاح قطعنامه» و معنای یک اصطلاح

منوچهر هزارخانی

هر مبارزه‌ی پست و بلند و فرازونشیب دارد، بویژه مبارزه‌ی که بیش از آنچه در آغاز تصور می‌شد، بدرازا بکشد، دگرگونی شرایط پیشین و در نتیجه تغییر آرایش و تعادل نیروهای موجود در صحنه از جمله عوارض طبیعی و تقریباً اجتناب‌ناپذیری است که طولانی شدن مبارزه در پی دارد. جداییهای اخیر از شورای ملی مقاومت، بنظر من، در چنین دیدگاهی قابل بررسی است، و از اینرو هر چند باعث کمال تاسف است، حای چندان تعجبی ندارد، آنچه جای نهایت تعجب و هم‌نهایت تاسف است، بی‌قیدی و بی‌اعتنایی نسبت به اخلاق مبارزه است؛ چیزی است که باعث می‌شود مؤتلفانی که چندین سال در کنار هم کار و مبارزه سیاسی کرده‌اند، بهنگام جدایی، انگار از جهنم غیرقابل تحملی گریخته باشند که تا بحال بزور در آن زندانی بوده‌اند، ناگهان همه سابقه همکاری را نسی کنند و با اصرار بخوانند ثابت کنند که آنچه تا امروز همکاری بنظر می‌رسید، در واقع چیزی جز "جنگ حق و باطل" نبوده است؛ حق ما بودیم و باطل طرف، یا طرفهای مقابل. اطلاعیه ۱۰ اردیبهشت دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران مصداق چنین حالتی است.

"هم‌وطنان گرامی" و "مردم مبارز کردستان" با خواندن اطلاعیه دفتر سیاسی حزب دموکرات کشف می‌کنند که طی مدت چهار سال گذشته، حزب دموکرات "کلیه مساعی خود را صرف دموکرات‌بزه کردن شورا"، "دادن هویت مستقل به آن" و "تصحیح و تکمیل برنامه آن" کرده است، کشف می‌کنند که "طی چهار سال عضویت در شورای ملی مقاومت، حزب ما بسان همه نیروهای مستقل و آزاداندیش درون شورا، از برخوردها و شیوه‌های غیردموکراتیک معمول در شورا رنج می‌برد"، این هم‌وطنان گرامی و مردم مبارز کردستان، اگر فاقد شعور حداقل فرض نشده باشند، آیا دست کم سؤال نخواهند کرد که حزب دموکرات اصلاً چه انگیزه‌ای داشت بجمعی بپیوندد که از آغاز کار روابطش غیردموکراتیک بوده، هویت مستقلی نداشته و برنامه‌اش هم غلط و ناقص بوده است؟ بفرض که همه آنچه حزب دموکرات در مورد شورا می‌گوید درست باشد، آیا در این

صورت پیوستن به شورا اشتباه نبوده است؟ واگر بوده، آیا حال که خودحزب چنین اشتباهی را عنوان می‌کند، لازم نیست یک انتقاد از خود رقیق و آبکی - فقط برای حفظ ظاهر و اثبات عدم تعصب خود- بکند؟ حتماً باید همه گناها را بگردن شورا بیندازد و خودش را در نقش قهرمان خطاناپذیر نشان دهد؟ هنگامی که دفتر سیاسی حزب ادعا می‌کند: "بطوریکه همگان اطلاع دارند ظرف چندسالی که از عمر شورای ملی مقاومت می‌گذرد از آنجا بیکه برخی از اعضای شورا نمی‌توانستند بر خوردهای انحصار- طلبانه حاکم بر آن را تحمل نمایند، ناامید از دموکراتیزه شدن شورا، از عضویت در آن استعفا کردند" آیا برای خواننده اطلاعیه - حتی خواننده بی‌گناه از خیلی دور دستی بر آتش داشته باشد - این پرسش پیش نخواهد آمد که اگر واقعاً وضع چنین است، اگر تمام استبداد درونی امیدهمگی را "به اینکجه مجاهدین شیوه‌های سکتاریستی خود را کنار بگذارند، با سعه صدر با مشکلات شورا برخورد نمایند، از خود انعطاف لازم را نشان بدهند و حاضر به دادن هویت مستقل به شورا و دموکراتیزه کردن آن از طریق تغییر سیاستها و شیوه‌های غیر دموکراتیک و انحصار طلبانه گردند، به‌یاس مبدل ساخته است" دیگر به چه دلیل "حزب دموکرات کردستان ایران برخلاف میل باطنی، به عضویت خود در شورا خاتمه می‌دهد"؟ مگر خدای نکرده حزب دموکرات ما زوخیست است؟ اما درباره "بطوری که همگان اطلاع دارند"، آنچه بواقع همگان می‌دانند اینست که از ابتدای تشکیل شورا تا استعفاهای اخیر، اعضای جدا شده از شورا (مورد استناد حزب دموکرات) عبارتند از: طرفداران بنی صدر (که مقارن تصویب اسناد سه‌گانه و بدلالی که در گزارش مسئول شورا بتفصیل آمده است حاضر به ادامه عضویت در شورا نشدند)، اتحادیه کمونیستها (که هیچگاه در جلسات شورا شرکت نکردند)، آقایان ماسالی (که هر چند اصرار داشت در جلسات شورا نقش "پیشمرگه" حزب دموکرات را بازی کند ولی بهر حال اخراجش از شورا با موافقت حزب انجام شد)، آقای بنی صدر (بدلالی که در گزارش مسئول شورا آمده) و آقای سلامتیان (که بدنبال جدایی آقای بنی صدر، دیگر در جلسات شورا شرکت نکرد). حال برای هم‌وطنان عزیز و مردم مبارز کردستان

■ اطلاعیه از "آخرین آنها شورای متحد چپ و آقای ناصر پاکدامن" نام می‌برد، از آنجا که آقای ناصر پاکدامن علنی برای استعفای خود ذکر نکرده است، تعبیر "اطلاعیه" از حرکت ایشان یک تعبیر دلخواه است که به هیچ دلیل و مدرکی متکی نیست. اما در اطلاعیه‌یی که با امضای "شورای متحد چپ" پخش شد، در بند ۲ از دلایل استعفا، از "روابط غیر دموکراتیک و هژمونیستی" درون شورا صحبت رفته است که گویا "آخرین محصول آن خودداری از دعوت حزب دموکرات کردستان به جلسه شورا است". این ادعا بکلی نادرست است، زیرا جلسه فوق‌العاده‌یی که قرار بود در روز ۱۹ فروردین تشکیل شود، درست بخاطر دعوت از نماینده حزب دموکرات یک روز به تعویق افتاد و روز ۲۵ فروردین تشکیل شد. البته نویسندگان اطلاعیه نمی‌توانستند از این گاف پرهیز کنند، چون اطلاعیه‌شان (به تاریخ ۱۵ فروردین) را پنج روز قبل از تشکیل جلسه شورا چاپ و پخش کرده بودند. در عوض همین تاکتیک "خبر نکردن رفاقی برای جلسه اخذ تصمیم" نباید برای نویسندگان اطلاعیه تا کنونیک غیر قابل استفاده‌یی بوده باشد، زیرا در نامه‌های چندی که از طرف عده دیگری از اعضای شورای متحد چپ به دفتر شورا رسیده، از چگونگی تصمیم‌گیری مزبور اظهار بی‌اطلاعی گردیده و مفاد اطلاعیه غیر قابل قبول دانسته شده است.

باید توضیح داد که به نظر دفتر سیاسی کدام یک از این جداییها بخاطر "ناامیدی از دموکراتیزه شدن شورا" بوده است؟ بفرض که توانست ثابت کند که همه این جداییها بهمان دلیل ادعا شده در اطلاعیه بوده است، تازه باید توضیح بدهد که به چه مناسبت با آنها گذاشتن آنها، بحای پشتیبانی از گرایش "دموکراسی طلب"، عملاً در کنار گرایش "انحمار طلب" باقی ماند و باعث تقویت آن شد؟ خلاصه دفتر سیاسی حزب بیا پیش کشیدن این ادعای پادروا رسیدن به کدام نتیجه را انتظار دارد؟ چرا آنچه را هست نمیگوید و مداماً از آنچه نبوده حرف میزند؟ مثلاً وقتی ادعا می‌کند "راه ورود اعضای جدید و مستقل‌الرای به شورا همچنان مسدود مانده است" کدام "عضو جدید مستقل‌الرای" را در نظر دارد که تقاضای پیوستگی کرده ولی راه ورودش مسدود مانده است؟ اگر همگان اطلاع نداشته باشند رفقای حزب دموکرات که خوب می‌دانند هیچ تقاضای پیوستگی به شورا تا کنون بی جواب نمانده است، پس کدام "اعضای جدید و مستقل‌الرای"؟ وانگهی مگر صرف "جدید و مستقل‌الرای" بودن را برای عضویت در شورا کافی می‌دانند؟ اصولاً چه مانعی دارد که برای پرهیز از این همه بحثهای انحرافی، رفقای حزب دموکرات بپذیرند که اختلافی که به جدایی انجامید درست بر سر مذاکره سیاسی با رژیم بود، نه هیچ چیز دیگری و نه حتی هیچ نوع دیگری از مذاکره با رژیم؟ اگر همگان ندانند، رفقای حزب دموکرات که خوب می‌دانند در نظر سنجی جلسه ۱۷ دیماه شورا، منهای نماینده حزب دموکرات (که خود آقای دکتر قاسملو بود) همه اعضا مذاکره با رژیم را منافی اصل اساسنامه و بنابراین، نقض التزام دانستند، پس چرا وقتی بیان همین واقعیت از ذهن سخنگوی شورا در میاید ایشان خود را موظف می‌بینند که آنرا نظر شخص آقای رجوی بخوانند و مدعی شوند که شورا نظر دیگری دارد؟ یا چه امراری است که رفیق عضو دفتر سیاسی حزب، هنوز از گرد راه نرسیده در محابه اش با "بولتن خبری کردستان" اظهار کند که "اختلاف ما با اعضای شورای ملی مقابله است یا بهتر بگویم با سازمان مجاهدین خلق (۱) محصور با اختلاف سلیقه بر سر مسئله مذاکره با رژیم خمینی نیست بلکه اختلاف اساسی ما بر سر دموکراتیزه کردن شورا، دادن هویتی جدا از هویت مجاهدین به شورا، و بویژه نحوه مبارزه شورا بخاطر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است؟"

از قضا "با اصطلاح قطعنامه" شورا (بقول اطلاعیه دفتر سیاسی) درست برای جلوگیری از همین خلط مبحث و روشن کردن نقطه اختلاف واقعی تنظیم شده بود. آیا بهمین علت دبیرخانه کمیته مرکزی حزب آنرا از نظر شکل و محتوا فاقد موضوعیت یافت؟ بگذارید این قطعنامه کوتاه را، که در واقع جوابهای مشخص به مسائل مشخصی می‌دهد، یکبار حلّاجی کسم، شاید آنقدرها هم که بنظر دبیرخانه کمیته مرکزی رسیده "فاقد موضوعیت" نباشد. این قطعنامه از یک مقدمه چندخطی و چهار بند تشکیل شده است. مقدمه اشاره مستقیم و موجزی است به مطالب متناقضی که از قول آقایان رجوی و قاسملو در محابه های مختلف (بویژه با رادیویی بی سی و روزنامه لوموند) نقل شده اند. بطوری که همگان می‌دانند در این اظهار نظرها آقای رجوی با استناد به نظرخواهی ۱۷ دیماه گفته بود که شورا مذاکره با رژیم خمینی را نقض التزام می‌داند و محکوم می‌کند، و آقای قاسملو مدعی شده بود که این، عقیده شخص آقای رجوی است نه عقیده شورا، و موضوع واقعی اختلاف هم پیشنهادهایی است که حزب دموکرات برای دموکراتیزه کردن

وگسترش شورا مطرح کرده است و... بقیه داستان . در این میان شورا می‌بایست معلوم کند که اصولاً آیا موردی از اختلاف بین خودش و حزب دموکرات می‌بیند یا نه، و اگر بواقع اختلافی هست بر سر چیست . در ماده ۱ قطعنامه به روشنی بیان شده که مورد اختلاف همان مسئله مذاکره با رژیم خمینی است و نه هیچ چیز دیگر . در ماده ۲ مبانی این اظهار نظر و سابقه آن - که به اختلاف بین آقای بنی صدر و شورا در سال گذشته، مربوط می‌شد - و بیانیه‌های ۲۱ فروردین و ۲۳ مرداد شورا در مورد نفی تمامیت رژیم - که به امضای حزب دموکرات هم رسیده - یادآوری شده است . ماده ۳ در واقع تفسیر صریح ماده ۱ اساسنامه شورا است . انگیزه چنین کاری در نظر تهیه‌کنندگان طرح اولیه قطعنامه (از جمله خود من) کمک به حل مسئله با استفاده از راه‌نمایی‌هایی بود که آقای دکتر قاسملو در جلسه ۱۷ دیماه کرده بود . در آن جلسه آقای دکتر قاسملو ضمن دفاع از حق تصمیم‌گیری مستقلانه حزب عنوان کردند که به نظر ما (حزب دموکرات) مذاکره با رژیم منافی ماده ۱ اساسنامه، و بنا بر این نقض التزام، تلقی نمی‌شود، چون در واقع ماده ۱ چنین صراحتی ندارد؛ حال اگر اعضای شورا همه فکر می‌کنند که مذاکره با رژیم نقض التزام است، این برداشت را بصورت مصوبه در آورند و به ما عرضه کنند، ما هم درباره آن تصمیم خواهیم گرفت . در آن زمان به نظر من - و نه تنها من - رسید که آقای دکتر قاسملو برای رفع اختلاف دارد راه‌طریق می‌کند. بعدها هم که اطلاعیه‌های دیگری در توضیح موضوع مذاکره از طرف حزب منتشر شد (و در آنها مذاکره با رژیم "بیهوده" خوانده شده بود) ، حدس ما بیشتر تقویت گردید . پس برای کمک به رفع اختلاف، به نحوی قابل قبول برای حزب، راهی عملی‌تر و بهتر از پذیرفتن پیشنهاد آقای دکتر قاسملو نیا فتیم . از این رو در ماده ۳ قطعنامه، تفسیر ماده ۱ اساسنامه بصورت مصوبه در آمده و در ماده ۴ همین مصوبه به حزب دموکرات برای تصویب پیشنهاد گردیده است . فرق این قطعنامه با نظر سنجی ۱۷ دیماه - و اظهار نظرهای سخنگوی شورا بر اساس آن - درست در همین جاست . در آن نظر سنجی و اظهارات سخنگوی شورا عمل گذشته حزب (مذاکره با رژیم) نقض التزام تلقی و محکوم شده بود، حال آنکه در قطعنامه ۲۵ فروردین پیشنهاد آقای قاسملو پذیرفته شده و مذاکره "از این پس اعلام انفصال از شورا" اعلام گردیده است؛ از همین رو هیچ اشاره‌ی به مذاکرات گذشته حزب و محکوم کردن آن ندارد. این همه ماجرای "با ملاح قطعنامه" بی بود که با حسن نیت و برای رفع اختلاف - و نیز رفع ابهام - تنظیم شده بود. حال اگر دبیرخانه کمیته مرکزی، آن را از نظر شکل و محتوا فاقد موضوعیت می‌داند و دفتر سیاسی با استناد به آن جدایی حزب را از شورای ملی مقاومت اعلام می‌کند، لابد دلایلی دارد که تا کنون مورد توجه ما قرار نگرفته‌اند .

وقتی در اسناد رسمی و اظهار نظرهای مقامات رسمی حزب دنبال این دلایل می‌گردیم - و دسته دلیل می‌رسیم . دسته اول دلایلی هستند که هر چند تا کید و اصرار بیان می‌شوند، اهمیت تعیین‌کننده‌ی ندارند . هر آنچه تحت عنوان دموکراتیزه کردن شورا، جستجوی هویت مستقل، گسترش شورا و غیره، در واقع تغییر بر نامه و ساخت شورا را مد نظر دارد از این جمله است . مجموعه‌ی از این پیشنهادها توسط حزب دموکرات برای اظهار نظر و اتخاذ تصمیم‌چندی پیش به شورا تسلیم شده بود. اما با همه اهمیت که مقامات حزب به آنها می‌دهند، تعیین‌کننده رابطه شورا و حزب نیستند. بدو دلیل . اول اینکه

مسائل تازه‌یی نیستند و از همان سال اول تشکیل شورا این نوع اختلاف نظرها، بویژه بین سازمان مجاهدین و حزب دموکرات وجود داشته، ولی هیچگاه کسار را به جدایی نکشاند است. چند شاهد مثال می‌آورم: "در حالی که در کردستان همه امکانات جنگی ارتش علیه مردم کردستان بکار گرفته شده و حزب دموکرات کردستان ایران یکی از دو ستون اصلی "شورا" مورد یورش سبانه ارتش قرار گرفته است، و در حالی که پیشمرگان کردستان در یک جنگ نابرابر در مقابل حملات ارتش قهرمانانه ایستادگی می‌کنند، بسیار غیر منطقی می‌نماید که در بخشهای دیگر ایران، در میان رزمندگان سازمان مجاهدین خلق، ستون دیگر اصلی شورا، و ارتش صلح و صفای کامل برقرار باشد" (کردستان، شماره ۸۸، اسفند ۶۱، ص ۵) یا: "شورای ملی مقاومت برای اینکه در انجام وظیفه تاریخی خود موفق گردد، باید شرط دیگر را تا مین نماید: نخست آنکه باید توانایی جلب پشتیبانی طبقات و اقشار میانی جامعه ایرانی را داشته باشد... متأسفانه بخاطر بعضی از برداشتهای خاص سازمان مجاهدین، شورا تا کنون نتوانسته است کار قابل توجهی در این مورد انجام دهد" ("تحلیلی از وضع ایران" مصوب پلنوم سوم کمیته مرکزی ج.د.ک. ا. آذرماه ۶۱، ص ۱۹) و از این نمونه‌ها فراوان است. دلیل دوم تعیین کننده نبودن این ردیف اختلاف نظرها و پیشنهادهای اصلاحی برخاسته از آنها اینست که خود دبیرکل حزب دموکرات به هنگام تسلیم پیشنهادهای اصلاحی حزب به شورا و توضیح درباره آنها بصراحت یادآوری کرد که این پیشنهادهای برای ما اهمیت خود مختاری را ندارد و در بخشی یا همه آنها باعث نخواهد شد که شورا را ترک کنیم. بنا بر این بی آنکه نیازی به این بحث باشد که این پیشنهادهای درجه جهت اصلاح کننده کار شورا می‌توانست باشد، طبق گفته خود دبیرکل حزب، دلیل جدایی را در این سونیا دید جست.

دسته دوم دلایلی است که کم و بیش اختصاراً از آنها سخن می‌رود ولی بنظر می‌رسد اهمیت تعیین کننده‌یی برای حزب داشته باشند. هسته مرکزی این دسته از دلایل چیزی است که حزب آنرا استقلال تصمیم‌گیری (یا عناوین مشابه) تعبیر می‌کند. در این مورد جای حرف بسیار است. حزب دموکرات کردستان ایران هیچگاه، در هیچ زمینه‌یی، تصمیم‌گیری خود را موکول به مشورت با شورا نکرده است، و این امر هر چند در پارسی موارد اختلاف نظرهایی بین حزب و عضویا اعضای دیگر از شورا بوجود می‌آورد، اما هرگز با نجاتی کشید که نفس همکاری در بطن شورا را برای این یا آن طرف در معرض شک قرار دهد. بگذارید با چند شاهد مثال بیاورم. در جزوه "تحلیلی از وضع ایران" که در بالا از آن نام برده شد، در مورد سیاست خارجی به شورا اینطور توصیه شده است: "شورا باید وضع ژئوپلیتیک یعنی موقعیت جغرافیایی و سیاسی ایران را در نظر داشته باشد. معنی این گفته آنست که شورا باید کشورهای جهان و بویژه همسایگان ایران را از سیاست آینده خود مطلع سازد و به آنها بفهماند که اگر شورا بروی کار بیاید چه سیاستی در پیش خواهد گرفت. لازمست که کشورهای همسایه و بطور کلی کشورهای بزرگ دنیا که ایران در مرکز مصالح آنان قرار گرفته است از سیاست خارجی مستقل شورا در آتیه آگاه گردند..." و در توضیح بیشتر این "سیاست مستقل" در کردستان شماره ۸۸ (ص ۶) چنین آمده است: "پیشبرد سیاست مستقل و ایجاد توازن بوسیله شورای ملی مقاومت از سویی بمعنای تحکیم روابط دوستی و همکاری با اتحاد شوروی و

از سوی دیگر مدنظر قرار دادن اهمیت نفت برای کشورهای غربی، بویژه آمریکا، ژاپن و چند کشور اروپای غربی است که بدون دریافت نفت خلیج، اقتصادشان فلج خواهد شد و چاراختلال خواهند گردید... مگر این سیاست خارجی که شباهت غربی به سیاست موازنه مثبت دارد مستقلا از طرف حزب اندیشیده و توصیه نشده است؟ مگر مورد قبول همه اعضای شورا است؟ اما واقعیت اینست که با همه انتقادهایی که از طرف عسده‌یی به این سیاست شد، هیچکس به این مناسبت همکاری با حزب را بجزیر علامت سؤال نبرد. وقتی حزب دموکرات تصمیم گرفت که دیگر توده‌یی‌ها را خاشن و جاش نشناسد و حتی برقراری رابطه با حزب توده را ممکن دانست بشرطی که "شعار سرنگونی خمینی را بپذیرد، به غلط بودن موضعگیری و خط مشی خود در گذشته اعتراف نماید و بخصوص در مورد جنبش ملی - دموکراتیک مردم کردستان و حزب دموکرات کردستان موضع نادرست خود را اصلاح کند." ("کردستان" ۹۹، ص ۴۵) مگر با استقلال تمام تصمیم گرفت؟ مگر با اعضای شورا مشورت کرد؟ با اینهمه مگر کسی از شورا - هر انداز هم مخالف این نظر حزب - ادامه همکاری با حزب دموکرات را در بطن شورا، به این مناسبت ناممکن تشخیص داد؟ یا هنگامی که دبیرکل حزب در پیام ۶ آذر ۶۲ خود کلمه "نیروی پشتیبان" (اتحادیه میهن پرستان کردستان عراق) به حزب را آغاز مرحله جدیدی از هوشیاری و همدردی و هم‌پیمانی همه بخشهای کردستان خواند، مگر نظر شورا را پرسید؟ مگر کسی از اعضای شورا با این بیان، که معنایش چندان مبهم نیست، موافق بود؟ با اینهمه مگر کسی شرط ادامه همکاری را تصحیح موضع حزب دموکرات در این مورد قرار داد؟ انصاف بدهیم که هیچ یک از این موارد به موضوع کم‌اهمیتی ارتباط پیدا نمی‌کند که وجود اختلاف نظر را بسادگی قابل تحمل سازد. به عکس، هر یک از این موارد آنقدر اهمیت دارد که اختلاف بر سر آن بسادگی می‌تواند در هر گروه و سازمان و تشکلی باعث انشعاب و جدایی شود. اگر در شورا چنین وضعی پیش نیامد دقیقاً به سبب آن بود که همه اعضا آگاه بودند که یک هدف مشترک (سرنگونی رژیم خمینی) آنها را بهم متصل می‌کند، و از آن که بگذریم، می‌بایستی استقلال اندیشه و تصمیم‌گیری یکدیگر را بر رسمیت بشناسند و به آن احترام بگذارند. هیچ راه دیگری برای ادامه همکاری وجود نداشت و ندارد. پس چرا در اطلاعیه دفتر سیاسی، در پاسخ "با اصطلاح قطعاً ما شورا" گفته می‌شود: "... لیکن چون طرح موضوع مذاکره برای مجاهدین بهانه‌ای بیش نبود...، مصرا نه از حزب دموکرات می‌خواست حق مذاکره را در همه شرایط از خود سلب کند، در نتیجه استقلال تصمیم‌گیری را از دست بدهد...؟ لابد معنای خاصی از "استقلال تصمیم‌گیری" مورد نظر حزب است. وقتی در این جهت کندوکاو را ادامه می‌دهیم می‌بینیم:

اینکه حزب دموکرات، شورای ملی مقاومت را مرکب از خود، سازمان مجاهدین و مقداری مخلفات (واقعیاً ناقابل) می‌داند، نیاز به اثبات ندارد، نگاهی به نوشته‌ها و اسناد حزب این امر را کاملاً روشن می‌کند؛ اصطلاح "دوستون اصلی شورا" هم که از طرف حزب فراوان بکار رفته، بیان آشکار همین برداشت است. در چنین مجموعه دوقطبی، بر اساس برداشت پیش‌گفته، منطقاً باید دوروند در جریان باشد. یکی رقابت بین "دوستون اصلی" و کوشش هر "ستون" برای تثبیت هژمونی خود. دوم سرنوشت "ذرات معلق" (یا اعضای دیگر مجموعه دوقطبی) که چاره‌یی جز این ندارند که به این یا آن "ستون اصلی" دخیل ببندند! این بینش را به جهان تعمیم دهید تا ببینید چه زآب در می‌آید.

(۱) بهادگی می‌توان ثابت کرد که این "استقلال تصمیم‌گیری" اسم مستعار یا پوششی برای تشبیت هژمونی نیست. چرا که سازمان مجاهدین پیشا پیش پذیرفته است که نیروی اصلی مقاومت در کردستان را حزب دموکرات تشکیل می‌دهد. خود دفتر سیاسی هم در اطلاعیه‌اش به این واقعیت اعتراف دارد: "خلاصه نظر مجاهدین عبارت از این بود که هر چند مسئولیت رهبری جنبش ملی - دموکراتیک بمعهد حزب دموکرات است. صلاحیت تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت جنبش با پیدایش آن سلب گردد. حزب دموکرات نه می‌توانست از استقلال تصمیم‌گیری که به آن پیگیرانه پایبند است صرف نظر کند و نه، بطریق اولی، صلاحیتی را که پس از چهل سال مبارزه مردم کردستان به آن تفویض کرده‌اند به دیگران واگذار نماید." پس این "استقلال طلبی"، مانور حزب برای تشبیت هژمونی خود در منطقه نیست. چرا که تحصیل حاصل، مانور لازم ندارد.

(۲) این "استقلال تصمیم‌گیری" به معنایی هم نیست که در پاسخ دفتر سیاسی حزب به نظر سنجی ۱۷ دیماه شورا آمده است. در واقع دفتر سیاسی در پاسخ "ملاطفت آمیز" خود به اعضای شورا، راجع به نظر سنجی جلسه ۱۷ دیماه، نوشته بود که "اظهار نظر بسیار غیر مسئولانه برخی از اعضای شورا بیانگر این واقعیت است که اطلاع کافی از وضعیت کردستان و روند جنگهای پارتیزانی ندارند. والا به سهولت درک می‌کردند که مذاکره با دشمن در شرایط معینی نه تنها مجاز است بلکه ضروری می‌باشد." لازم نیست آدم متخصص جنگهای پارتیزانی یا "کردستان شناس" بی نظیری باشد تا بداند که این نوع مذاکره - که بقول خود دفتر سیاسی به جنگهای پارتیزانی (بطور نوعی) و وضع (لابد جغرافیایی) کردستان مربوط می‌شود - از نوع همان مذاکراتی است که جنبه فنی دارد و سیاسی تلقی نمی‌شود (مذاکره با دشمن برای گرفتن وقت است، نه برای گرفتن خود مختاری) و شورا پیشا پیش آنرا مجاز - و بقول دفتر سیاسی در باره بی شرایط ضروری - دانسته است. پس "استقلال تصمیم‌گیری" حزب به این معنی، مورد تردید قرار نگرفته که هیچ، پیشا پیش تا بید و تشبیت هم شده است.

(۳) سرانجام تنها تعبیری از "استقلال تصمیم‌گیری" که در رابطه با "تعیین سرنوشت جنبش" بجای می‌ماند، چیزی بسیار شبیه "حق حاکمیت ملی" است؛ زیرا فقط بر اساس این تعبیر از "استقلال تصمیم‌گیری" می‌توان تصور کرد در حالی که مقاومت سراسری با تمام نیرو برای ریشه کردن حاکمیت می‌جنگد، جنبش منطقه‌یی می‌تواند به اتکسای حق "تعیین سرنوشت جنبش" حق مذاکره را به اصرار، و به قیمت قطع همکاری با جنبش مقاومت سراسری، برای خود محفوظ بدارد.

آیا منظور دفتر سیاسی از "استقلال تصمیم‌گیری" همین تعبیر است؟



# تحول جنگ ایران و عراق ، شرایط بین المللی و مواضع جریانهای مختلف اپوزیسیون

ناصر مهاجر

از اوایل اسفندماه گذشته ، یادقیقتر بگوییم ، از روز ۱۳ اسفند گذشته ، جنگ میان دولتهای ایران و عراق ، وارد مرحله جدیدی گردید که ، توسط رسانه های گروهی جهان ، مرحله "جنگ شهرها" نام گرفت . اینکه این مرحله یکی از حساسترین ، خطرترین و تعیین کننده ترین مراحل این جنگ طویل المدت است ، در میان ثمایلات سیاسی گوناگون جای تردیدی باقی نگذاشته است .

مرکز نقل جنگ در این مرحله ، از حبه ها به شهرهای دو کشور منتقل شد ، قربانیان بلاواسطه حملات و تهاجمات هواپیماها و موشکهای دوربرد و زمین به زمین ، دیگر بر سه افراد نیروهای نظامی و شبه نظامی دو دولت محدود نمی شدند ، بلکه به شهروندان و شهرنشینان دو کشور نیز تیزی یافتند . به همین ترتیب ، هدفهای هر یک از دو ارتش نیز ، دیگر صرفا هدفهای نظامی و حتی صنعتی نبودند ، هر محل و معبری دائمی در معرض بمبارانهای بی ملاحظه و بی محاسبه قرار داشت .

هنوز آمار و ارقام تلفات و لطمات و خسارات به دقت معلوم نیست . اما برخی از خبرنگاران روزنامه ها و جراید اروپایی تعداد کشته شدگان و مجروحین را بالغ به ۵۰۰۰ تن تخمین زده اند . بی شک تاثیرات جانی و روانی این بمبارانها بیشتر از چیزی بوده است که بگوش می رسد . از سوی دیگر خسارات و صدمات مالی و فنی نیز نمی بايست اندک باشد .

اما جنگ چرا و چگونه وارد این مرحله شد ؟ مسئولیت این حد از خشونت به عهده کیست ؟ دولت عراق از بمباران شهرهای ایران چه هدفی را تعقیب می نماید ؟ چرا رژیم ارتجاعی خمینی به هیچکدام از درخواستها و پیشنهادهای مختلف میسری بر قطع فوری جنگ و آس و آسایش موقت به منظور شروع مذاکرات مربوط به صلح واقعی نگذاشته است ؟ ما با آنکه در این نوشتند ، موضوع و منظور خود را پاسخگویی به این پرسشها قرار نداده ایم ، با اینحال لازم می دانیم که پیش از بررسی مواضع متخذه از سوی گرایشهای گوناگون

در این مرحله از جنگ خطوط کلی نقطه نظر خود را به اجمال ترسیم کنیم.

### جنگ ایران و عراق چگونه به مرحله کنونی رسید؟

در میان اپوزیسیون ایران، کمترین وحدت نظری در مورد چرایی و چگونگی آغاز این جنگ وجود ندارد. البته این وحدت نظر، به هزار دلیل غیر ممکن است. با اینهمه، اکثر جریانها، بخصوص جریانهای دست راستی، دولت عراق را باعث و بانی جنگ می‌شمارند. استدلالشان نیز بسیار مشخص و میرهن است؛ اعلام آغاز جنگ و شروع حملات نظامی در واقع توسط ارتش عراق صورت گرفت. در این تحلیل ساده، احتیاج به ریشه‌یابی علل حملات نظامی نیست. با اینهمه اگر جنگ را ادامه سیاست، منتهی در شکلی دیگر بدانیم، در مقابل این سؤال قرار خواهیم گرفت که چه سیاست و سیاست‌هایی موجب بروز جنگ میان دو رژیم حاکم بر ایران و عراق شد. اتخاذ این روش در پژوهش موضوع چگونگی آغاز جنگ مسلماً ما را از حوزه تحلیل‌های ساده، سطحی و صوری خارج خواهد ساخت و در مسیر فهم رابطه درونی و پیچیده وقایع هدایت خواهد کرد. کار بست چنین روشی، در عین حال، به این معنی است که دیگر جنگ، معلول مستقیم تنها چمنظامی یک قدرت به قدرت دیگر تلقی نمی‌گردد، بلکه بمنابا به محصول نهایی و منطقی روندی از رشد و تکامل تناقضها و تضادها مطرح می‌شود. در این نحوه بررسی، دیگر باعث و بانی جنگ، مبتکر و شلیک کننده تیر اول، نمی‌باشد. در اینجا، آغازگر و حمله کننده، صرفاً در حوزه مسائل نظامی جستجو نمی‌شود، روندها و پروسه‌های سیاسی پیشین، که خود موجب شروع پروسه‌های نظامی کنونی شده‌اند، اولین حوزه بررسی و نخستین مرحله تحقیق را رقم می‌زنند.

در اینکه یکی از ارکان اصلی و اصول عقیدتی رژیم قرون وسطایی خمینی را صدور "انقلاب اسلامی" به کشورهای همسایه تشکیل می‌دهد، دیگر جای تردیدی نمانده است. بدون گسترش منطقه‌ای "انقلاب اسلامی" خمینی، اسباب تحقق اهداف ارتجاعی این حاکمیت قرون وسطایی و امکان استقرار و تداوم آن وجود ندارد. این امر یکی از مبانی تفکر آرماتیکرایان مرتجع حاکم است. هم‌اکنون این رژیم خمینی از همان اوان کسب قدرت سیاسی به اشکال گوناگون به تبلیغ و ترویج ایده "انقلاب اسلامی" در کشورهای مجاور ایران پرداخت، به طرق گوناگون به امر تهییج و تحریک عمومی در این کشورها (به ویژه عراق) همت گماشت، و مبالغه‌گزافی را صرف هزینه‌های برانگیختن و برپا داشتن "انقلاب اسلامی" در این جوامع نمود (عراق، کویت و بحرین...).

طبیعتاً این اعمال، که در عرف بین المللی چیزی جز دخالت آشکار در امور داخلی کشورهای همسایه و نقض موازین و معیارهای دیپلماتی جهانی تلقی نمی‌شود، نمی‌توانست با سکوت و بردباری دولت‌های منطقه مواجه گردد. پافشاری بر سیاست صدور انقلاب، اعلام آشکار ضرورت و حقانیت سرنگونی رژیم‌های مرتجع منطقه و اقدام جهت تحقق این هدف، و ارتقای این سیاست به سیاست رسمی دولتی، حکومت‌های حوزه خلیج فارس را از همان آغاز نسبت به آینده حکومت‌های خود و آتیه تحولات منطقه بیمناک می‌ساخت. این مسئله بخودی خود کافی بود، تا بروز و تشدید تمسادهای و

تعارفات جدیدی را میان دو دولت منطقه موجب شده و مجادله و مشاجره جدیدی را باعث گردد.

اما سیاست صدور انقلاب خمینی تنها عامل آغازین این جنگ نبود. رژیم صدام حسین نیز آمال و اوها مدیرینه‌ای را در سر می‌پروراند. این رژیم می‌خواست با استفاده از وضعیت بحرانی ایران، فروپاشی نظام شاهنشاهی، فقدان یک قدرت نیرومند در منطقه، اعمال هژمونی سیاسی در این نقطه از جهان را متحقق سازد. سرنگونی نظام شاهنشاهی، تضعیف ارتش مزدور شاه، تشدید و توسعه مبارزه مردم در داخل کشور و... که توازن قوای سیاسی را به میزان قابل توجهی در منطقه تغییر داده بود، همه و همه، شرایط را برای جبران مافات قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بیش از هر زمان مهیا می‌ساخت. توطئه‌های ناشی از سیاست صدور انقلاب خمینی از خارج و در داخل خاک عراق - که برای رژیم حاکم در این کشور جزئی تنها دست آورد عراق در قرارداد الجزایر یعنی عدم مداخله دو دولت در امور داخلی یکدیگر محسوب نمی‌شد - مستمسک مناسبی بدست دولت عراق داد. دولت‌مردان عراقی که نسبت به طرحها و توطئه‌های رژیم خمینی در کشور خود شکاک و بیمناک بودند، ارزیابی درستی از شدت مبارزه طبقاتی در ایران، آرایش نیروهای سیاسی واقعا موجود و توازن قوا نداشتند و همچنین از عمق نفوذ مردم نسبت به رژیم شاه و اعوان و انصارش کم‌اطلاع بودند، از فرصت استفاده کرده، و عرض به خاک ایران را در دستور فوری کار خود قرار دادند. در این راه، صد البته، توصیه‌ها و تشویق‌های اپوزیسیون سلطنت طلب فعال آن دوران (۱)، که در رویای قدرت یابی مجدد راهی جز اشغال خارجی و کودتا نمی‌دید، موثر بود. از سوی دیگر رژیم عراق می‌اندیشید که در صورت موفقیت نسبی در پیشبرد اهداف خود در این لشکر - کشی، می‌تواند از حمایت و یاری قدرتهای غربی برخوردار گردد. و بدین ترتیب بود که با حمله هوایی قوای عراقی به خاک ایران، گلوله‌های آغازین جنگ شلیک شد و توپها به صدا درآمد.

(۱) نگاهی کوتاه به نوشته‌جات و اسناد آن دوره حاکی از آنست که تقریبا تمامی تحلیلگران سیاسی وقت در این موضوع توافق دارند که اپوزیسیون سلطنت طلب منہزم، بسراکنده و سردرگم، و در راه آن شاپور خنبار، که در آن موقع ارسکیلات سیاسی، روزنامه‌ها، رکان و... می‌بهره بود و هنوز به مزایای "دموکراسی و مشارکت دموکراتیک" پی نرسیده بود و با پیروی از سنت دیرینه دست راستیهای ایرانی، سازماندهی ارگانه‌های نظامی جهت پیشبرد "برخورد دموکراتیک" با مخالفین و کابالهای سن المللی جهت بندوبستهای دیپلماتیک رانها اسباب و ابزار مبارزه می‌دید، در شکیع و تخریب رژیم عراق جهت لشکر کشی به ایران بسار فعال و موثر بود. در آن موقع همه صاحبان آن بود که بختیار و فرماندهان و مشاوران نظامی او، سران بغداد را نسبت به وضعیت منزلزل خمینی، موقعیت مناسب سلطنت - طلبان در درون ارتش و شرایط مساعد انجام یک کودتای موفق نظامی که مکمل تجا و زخارجی می‌شود، دلگرم و خاطر جمع ساخته بودند. این نظریه که در آن موقع نه‌بها اعتبار اسناد و مدارک بلکه به اتکای تحلیل سیاسی و ارزیابی منطقی از محتملترین سیر رخدادها ندوین شده بود بعدها بطور مستند ثابت شد. مذاکرات آفان بختیار، اویسی، بالیزبان با سران حکومت عراق و قول و قرارهای میان آنان برای براندازی رژیم خمینی اکنون دیگر رازی نیست.

اما، نکته قابل توجه اینست که رژیم خمینی از بابت این جنگ "تحمیلی" مطلقاً ناکر شدند، درست برعکس به استقبال آن شتافت و گرامی‌اش داشت. رژیم خمینی که مترصد فرمت مناسب برای صدور انقلابش به خاک عراق بود، با تهاجم عراق به خاک ایران، دیگر در پوست خود نمی‌گنجید. برای این رژیم سراسر ارتجاعی چه چیزی می‌توانست از یک وضعیت جنگی در ایران و منطقه بهتر باشد؟ در واقعیت، رژیم صدام حسین، بهترین بهانه را برای توسعه حرکت براندازی در خاک عراق به خمینی اهداء کرده بود. چه توجیه و توضیحی بهتر از "مقابله با تجاوزگر" می‌توانست در خدمت اهداف واقعی این رژیم جنگ افروز قرار گیرد؟ بیهوده نیست که از همان روزهای اول جنگ، خمینی و اعوان و انصارش آنرا "نعمت" و "رحمت" و "غنیمت" خدایی و اسلامی قلمداد کردند و "شکرگزاری" آنها واجب دانستند. آنها، درست برخلاف متحدان و مدافعان غافل و باطل خود، از همان روزهای نخست، که هنوز ابعاد تجاوز عراق به خاک ایران مجهول بود، بر طبلهای جنگ کوبیدند و نغمه "پیش به سوی کربلا، برای فتح جبهه‌ها" سردادند. آنها بخوبی می‌دانستند، و آشکارا نیز می‌گفتند، که جنگ رانه تا اخراج عراق از خاک ایران، بلکه تا اشغال خاک عراق، براندازی حکومت بعثی و استقرار جمهوری اسلامی در پهنه این کشور ادامه خواهد داد. آنها نه نسبت به ماهیت جنگ توهم داشتند و نه در مورد اهداف و خواستهای خود دچار سردرگمی بودند. برخلاف مدافعان و متحدان خجول و جبون خود، کوشش فراوانی نیز برای کتمان اهداف خود نمی‌کردند. فرمیستها و اپوزیسیون قانونی رژیم که همواره کوشش کرده‌اند آن را به راه راست هدایت کنند و معقول، منطقی و ملتزم به قانونش نمایند، همواره زدرک این نکته "ناچیز" غافل مانده‌اند.

بهر حال، در اوایل مهرماه ۱۳۵۹، توسعه و تکامل سیاستهای خصمانه دودولت نسبت به یکدیگر، بصورت جنگ میان ایران و عراق بارز گردید. این جنگ را می‌توان به سه مرحله کلی تقسیم و تفکیک کرد که هر مرحله خود در معرض تقسیمات فرعی قرار می‌گیرد:

۱) مرحله نخست از زمان تعرض و تهاجم ارتش عراق به ایران آغاز شد (مهرماه ۱۳۵۹) و تا عقب نشینی قوای این کشور در خرمشهر (تیرماه ۱۳۶۱) ادامه یافت. در این مرحله حکومت خمینی به لحاظ نظامی در موقعیت دفع تجاوز، دفاع از قلمرو کشور و در بهترین حالت، تدارک تهاجم نظامی آتی بود. درست است که در این دوره حرکات کوروماجراجویانه‌ای جهت شعله و رساختن آتش قیام در عراق سازماندهی شد، ولی این حرکات جهت اصلی حرکت نظامی رژیم را که همانا دفاع از مرزها بود، تغییر نمی‌داد.

به لحاظ سیاسی رژیم تعرض عراق را بلاگردان کلیه تنگناهای خود ساخت و این امر تا حدود زیادی در اذهان موثر افتاد. با تمسک به حربه جنگ، مبارزه توده‌ها را بر علیه اقتدار حاکمانه خود از مسیر حقیقی منحرف ساخت و با توسل به احساسات ملی و مذهبی مردم، قدرت بسیج خیره‌کننده‌ای یافت. در همین دوره رژیم تضادهای درونی خود را با حذف جناح بنی صدر تعدیل بخشید و این امر انجام موقت حکومت را به همراه آورد. رژیم مشکلات اقتصادی را به بهانه جنگ پشت گوش انداخت، به تعطیل آزادیهای سیاسی و توقیف مخالفان پرداخت و... در این مرحله ظرفیت سیاسی استفاده از موقعیت بسیار زیاد بود و رژیم نیز که استاد دیپلماتیک این فن است، از این فرصت

بیشترین بهره‌برداری را کرد. به لحاظ دیپلماتیک، در این دوره، رژیم فعال مایشاه و بکته تا زعرمه‌ها و صحنه‌های مصاف دیپلماتیک بود. با مظلوم‌نمایی و دادخواهی، خود را محق و دولت عراق را ناحق جلوه داد؛ خود را صلح جو و صدام حسین را جنگ افروز قلمداد کرد. دیپلماسی خمینی در این دوره قدرتمند و فعال و از قابلیت مانشور فراوانی برخوردار بود. با تمام این احوال، نکته قابل توجه اینست که رژیم جهل و سیا‌هی، در تمام طول این مدت، حتی در بدترین شرایط جنگ، هرگز دست‌نوازی و خواستار صلح با خصم خویش نگشت و در اسفبارترین اوضاع جنگ، "ننگ صلح خواهی و صلح جویی را بر خود روانداشت."

۲) مرحله دوم جنگ با عقب‌نشینی قوای عراق، بعد از شکست خرمشهر، و خروج نیروهای متجاوز از کشور شروع می‌گردد. در این دوره به لحاظ نظامی، رژیم خمینی از موقعیت برتر برخوردار شد. قوای نظامی رسمی و غیررسمی رژیم در موضع تعرض قرار گرفتند و نیروهای ارتش عراق که اینک به خاک کشور خود عقب رانده شده بودند، وضع تدافعی پیدا کردند. هدف نظامی رژیم در این دوره گسیل لشکریان "اسلام" به اعماق خاک عراق و تسلط بر جاده بصره-بغداد بود. اشغال این موضع کلیدی می‌بایست زمینه ساز آغاز مارش پیروزمند و بر صلابت "قوای حق" بسوی بغداد باشد. این مارش به نوبه خود می‌بایست مورد استقبال پرشکوه توده‌های میلیونی مسلمان عراق قرار گیرد و این توده‌ها، که بر اثر پیروزی نظامی "قوای اسلام" زنجیرهای اسارت خویش را گسسته می‌بینند می‌بایست با طیب خاطر به کاروان "سپاهیان حق علیه باطل" پیوندند تا رژیم "صدام حسین کافر" را از پی براندازند. روش نظامی رژیم برای درهم شکستن مقاومت ارتش عراق مستقر در مرزها تا کنیک "امواج انسانی" بود. به لحاظ سیاسی، رژیم خود را فوق العاده قدرتمند می‌یافت. روحیه قوی ناشی از پیروزی در جبهه‌های جنوب، و دست آورد سیاسی و روانی ناشی از آن مورد بهره‌برداری قرار گرفت. ضربات وارد آمده بر پیکر جنبش مقاومت انقلابی و ائتلاف موقت حرکات نظامی، در این دوره خمیرمایه ترهات عوام فریبانه رژیم شد. حکومت حزب الله قدرتمندی خود را به رخ خلق الله می‌کشید. سرنگونی سریع صدام حسین و قول فتح قریب الوقوع کربلا و ختم جنگ، محور تبلیغات سیاسی رژیم شد. اما شکستهای پی در پی قوای خمینی در خاک عراق رفته رفته شرایط را به زیان خمینی تغییر داد. درهمین اثنای تظاهرات درونی حاکمیت نیز بار دیگر روبرو به رشد گذاشت. ایعادنا رضایتی مردم روز به روز افزایش یافت. مقاومت نیز دوباره حضور خود را در عرصه‌های مبارزاتی به نمایش گذارد.

به لحاظ دیپلماتیک رژیم خمینی، در این دوره در انزوای کامل قرار گرفت. قتل و کشتار مبارزان و مخالفان، که رژیم خمینی را به فسی القلب‌ترین و ضد انسانی‌ترین حکومت جهان مبدل ساخته و آنرا در محافل و مجالس بین المللی انکشت نما و زیان‌ساز همه نموده بود، اینک با جنگ افروزی شبهه‌ناپذیر این رژیم قرین می‌گشت. دیگر داعیه "جنگ دفاعی" خمینی را کسی باور نداشت. مسئله کشورگشایی خمینی و کوشش برای احیای ایجاد امپراطوری اسلامی، این رژیم را به عنوان مرکز و منشأ اصلی صدور تروریسم و ایجاد عدم آرامش و بی‌ثباتی، در چشم جهانیان تثبیت کرده بود. دیگر کوچکترین وجهه بین المللی که لازمه بشردوستانه دیپلماسی فعالی است، برای این رژیم باقی نمانده بود. در این دوره رژیم در انزوا و انفراد کامل قرار گرفت و در این

زمینه، شورای ملی مقاومت نیز سهمی بسزا و نقشی در خورتوجه بازی کرد. در این مرحله، عرصه دیپلماسی نه‌ازسوی رژیم، بلکه توسط محتمل‌ترین و دموکراتیک‌ترین جانشین آن اشغال شده بود. اما درست برعکس موقعیت دولت خمینی، دیپلماسی عراق در این دوره به شدت فعال شد. در افکار و اذهان عمومی جهان، عراق دیگر بصورت کشوری متجاوز و جنگ‌افروز مطرح نبود. رژیم عراق اکنون می‌توانست ادعای اولیه و همیشگی خویش را مبنی بر مسئولیت رژیم خمینی در برافروختن شعله‌های جنگ، با پشتوانه‌ای بیش از پیش، در محافل بین‌المللی عنوان سازد و روی آن سرمایه‌گذاری نماید. اما دولت عراق در همین حد متوقف نشد، بلکه تقاضای ختم فوری جنگ و صلح آنی را پشت‌بنده مادی دیپلماسی فعال خویش نمود، و در این رهگذر از پشتیبانی گسترده‌تری در عرصه دیپلماسی جهانی بهره‌مند گردید.

اهمیت این نکته را در اذهان و افکار عمومی مردم منطقه خاور میانه و کشورهای حوزه خلیج فارس بهیچ وجه نباید نادیده گرفته کرد: در ذهن و فکر مردم زحمتکش و خلقهای ستمدیده منطقه، دیگر شعارهای آزادی خواهانه، عدالت‌پرورانه و استقلال طلبانه رژیم خمینی کاملاً رنگ باخته و توهم آنان نسبت به "مکتب‌ها پیپخش" این رژیم زده شده بود. فقر، بیکاری، فساد، قتل و کشتار، جنگ افروزی، کشور گشایی و ماجراجویی با نام این رژیم قرین و عجیب شده بود، و این همه نمی‌توانست مورد بهره‌برداری سیاسی و دیپلماتیک رژیم حاکم بر عراق قرار نگیرد. گذشت زمان نیز این واقعیت را ملموس‌تر و محسوس‌تر ساخت. رژیم خمینی و الگوی پیشنهادی‌اش به شدت از سوی مردم منطقه طرد و نفی می‌گشت. خطرات حای جنبشهای اجتماعی و سیاسی پیگیری جریانهای مذهبی روبه تضعیف گذاشت. این امر در آرایش قوای منطقه تأثیرات معینی باقی می‌نهاد. در این مرحله درست برخلاف مرحله اول، رژیم عراق با حمایت مردمی و پشتوانه عمومی، تجا و زات مکرر ارتش خمینی را در هم شکست. در این میان پشتیبانی فعال سیاسی و دیپلماتیک و حمایت‌های مالی و نظامی دولت‌های عربی حوزه خلیج فارس، که سرنگونی رژیم حاکم بر عراق را مقدمه گسترش منطقه‌ای "انقلاب اسلامی" و سقوط حکومت‌های خودتلقی می‌کردند، در بازپس نشان دادن آنها جماعت ارتش "جمهوری اسلامی" به یقین نقشی موثر داشت. قدرتهای بزرگ جهان نیز، برغم اتخاذ سیاست عدم مداخله مستقیم و مستمر در جنگ و احتراز از انجام کوششهای جدی برای پایان آن، (که خود بطور مشخص در خدمت تداوم جنگ قرار داشت) عملاً نشان دادند که حاضر به تغییر بنیادین توازن قوا در جنگ و سقوط رژیم حاکم بر عراق نمی‌باشند. هم‌از این رو بود که هرگاه اوضاع عراق آشفته دیدند و وضعیت را بحرانی یافتند، به طریقی مختلف به یاری حکومت عراق شتافتند.

با اینهمه، عامل اصلی شکست‌های متناوب نیروهای خمینی در خاک عراق، بیش از آنکه به حمایت جهانی و پشتیبانی بین‌المللی بازگردد، به مقاومت قوای نظامی و شبه‌نظامی این کشور مربوط می‌شود.

رژیم جنگ افروز خمینی که به فاصله زمان کوتاهی پس از پیروزی نظامی در خرمشهر آغاز مرحله پایانی جنگ را با فتح قریب الوقوع کربلا نوید داده بود، از همان ابتدای راه، قدم به قدم با شکست مواجه شد. راهی که قرار بود با سرعت و صلابت طی گردد، هیچگاه هموار و پیچیده نشد و راه آورد این تنها رژیم چیزی جز اجساد بیجان و

لاشه‌های متلاشی شده نبود. حمله‌ای که می‌بایست پیروزی نهایی را بهارمغان آورد و هم‌ازاینرو "الفجر" نامیده شد، از همان آغاز عقیم ماند. با این حال رژیم مایکل به سرک خاصه و قادیبه عقب نشینی نبود. الفجر می‌بایست به سرانجام رسد. تمامی تبلیغات و نطقینات رژیم مبین و مبشر این هدف بود. اما راه به پیش سخت مدوذبود و بازگشت به عقب نیز امکان نداشت. برای رژیمی که جان مایه‌اش را وقف پیروزی در جنگ نموده، بازگشت بی فخر، بازگشت بی پیروزی، چیزی جز ذلت و هزیمت محسوب می‌شد. پس شعار "الفجر ادامه دارد" در کانون تبلیغات جنگی و سیاسی رژیم فرار گرفت. عملیات الفجر ۲ - که خودیمنزله پذیرش ضمنی شکست الفجر بود - اعلام گشت. اما این یکی نیز با تمامی هیاهوهای معمول و متداول رژیم، هم‌سرنوشت الفجر شد. الفجرهای بعدی نیز، که در سرآشیب سقوط تاریخ رقم ۶ پیش رفت، راه به جایی نبرد و شماری جز شکست و بازهم شکست به همراه نیاورد.

دیگر واضح شده بود که رژیم خمینی توانایی تغییر تعادل قوا را به سود خود از دست داده است. دیگر معلوم شده بود که رژیم اصلاً توان آنرا ندارد که حریف را به تسلیم وادارد و به رغم تبلیغات گوشخراش چیزی بیش از نیروی پس‌راندن حریف را دارا نیست.

۳) شکستهای متوالی ارتش خمینی در مرزهای عراق و در خاک این کشور، با شکست بزرگ خیبر، نقطه عطف جدیدی را در جنگ ایجاد کرد. فاجعه خیبر را می‌توان آغاز مرحله سوم در جنگ ایران و عراق تلقی کرد.

به نظر ما، این مرحله را می‌بایست مرحله بن بست جنگ نام گذاشت. ویژگی این مرحله، همانگونه که از نام آن پیداست، همانا نمایش ناتوانی هر یک از دو طرف در کسر، در حیرگی کامل بر طرف دیگر است. تمامی تلاشهای دور رژیم در تغییر توازن موازنه و شکست بن بست از طریق توسعه نیروی آتش، خرید جنگ افزارهای جدید و تقویت تسلیحاتی، عدم برآیی و کارآیی خود را به دفعات نشان داده است. اکنون مدنهایت ثابت شده که برای پایان این جنگ دهشتناک، هیچگونه راه حل نظامی در کوتاه مدت وجود ندارد. لیکن این امر، برای هر یک از دو رژیم از زاویه خاصی مطرح است. دولت جمهوری اسلامی، این حالت نه جنگ و نه صلح را، مطلوب‌ترین شکل ممکن در وضعیت موجود ارزیابی می‌کند. به لحاظ نظامی، این حالت، رژیم را قادر می‌کند که به بهره‌جویی از وقت بپردازد. بعد از حملات فاجعه آمیز مرحله دوم، تضعیف روحیه نظامیان، تخریب جنگ افزارها و شکست طرحها و تاکتیکهای جنگی، این استراحت عمومی، توفیق احیای راه می‌مانست. بخش قابل توجهی از لشکریان و پیاپیان جمهوری اسلامی، همچنان در مرزها مستقر ماندند. برای اینکه روحیه هافت نکند، هر از چند صباحی، حمله‌یی به قوای عراق صورت می‌گرفت و کشمکش در مناطق مسرزی بوقوع می‌پیوست. این کشمکشها، در تبلیغات عمومی رژیم تحت عنوان "پیشروی بزرگ"، "اشغال بلندیها و ارتفاعات"، "انهدام چند خودرو و چند نفر دشمن یعنی"، "بهاکت رسیدن تعدادی از مزدوران صدام علفی"، سابق و کربا، اعلام می‌شد. اما همزمان، و در خفا، استراتژیستهای خمینی، طرح یک جنگ فرسایشی را به هدفست تدارک می‌کردند.

سردمداران رژیم جنگ طلب، اکنون بر اساس بحار بگذشته خود مسووحه شده بودند که

سرنگونی سریع رژیم صدام حسین میسر نمی‌باشد. کوششها و تلاشهایی که در جهت تحریک و تهییج توده‌های مردم عراق صورت گرفت، همه و همه به شکست انجامید. جریانهای اسلامی طرفدار خمینی در عراق، مثل حزب الدعوة، در انفراد و انزوای کامل بسر می‌بردند. ندای و اسلامای خمینی را توده‌های "مسلمان" عراقی لبیک نگفتند. موقعیت صدام حسین در هرم قدرت رژیم عراق مستحکم می‌نمود و امکان وقوع ویا پیروزی کودتایی در چشماندا نزدیک وجود نداشت.

از سوی دیگر، تاکتیکهای جنگی خمینی در مصاف با ارتش و نیروهای انتظامی عراق با شکست کامل روبرو شد. تاکتیک ضد انسانی "مواج انسانی" نیز ثمراتی بس مغرب برجای نهاد. طرحها و نقشه‌های نظامی فرماندهان ارتش خمینی نیز هیچکدام قرین توفیق نشد. حاکمیت قرون وسطایی بدلائیل روشن ایدئولوژیک و سیاسی، خواهان تداوم جنگ تا پیروزی است. در عین حال، اولین شرط پیشبرد چنین سیاستی، ظرفیت کشور و موقعیت واقعی آن در تحمل بلند مدت وضعیت جنگی و اقتصاد جنگی است. تحمل این وضعیت برای اقتصاد ایران، البته ناممکن نیست. تاکنون بر اثر شرایط جنگی، تولید و صادرات نفت کشور با اختلالات جسيدي مواجه نشده و درآمد ناشی از صدور نفت کفاف تهیه تجهیزات جنگی و تامین حداقل مایحتاج عمومی را می‌داده است.

از نقطه نظر سوق الحیثی نیز سبب استراتژیک ایران، وسعت بیشتر این کشور، جمعیت انبوه‌تر (بیش از سه برابر جمعیت عراق)، ارتش بزرگتر و... امکان پایداری در یک جنگ فرسایشی را برای رژیم خمینی ممکن می‌ساخت. سردمداران و سیاست‌پردازان خمینی تصور می‌کردند که می‌توانند با پیروی از چنین استراتژی، رژیم حاکم بر عراق را بتدریج در تنگنا قرار داده، آنرا به لحاظ اقتصادی فلج کرده، ناراضی‌تیبها را تشدید نموده و در یک روند طولانی پشت حکومت این کشور را به خاک برسانند.

اما دولت عراق نیز از همان آغاز مرحله سوم جنگ، دست حکومت ارتجاعی را خواند و به اقدامات پیشگیرانه و تلافی جویانه دست یازید. دولت عراق بهیچوجه خواهان حالت "نه جنگ و نه صلح" در امتداد مرزهای خود نبود. این شکل جدید از جنگ و تداوم آن بصورت جنگی فرسایشی، بی شک ستون فقرات این رژیم را خرد می‌کرد و بسا عسک شکست قوای نظامی و سقوط حکومت صدام حسین می‌گردید. دولت عراق قطعاً نمی‌توانست در محاسبات خود، به عوامل موثر زیر در تدارک تقابل با طرح جنگ فرسایشی خمینی، توجه ننماید؛ اقتصاد عراق، در طول مدت جنگ بطور تدریجی روبه وخامت گذاشت. بسیاری از پروژه‌های عمرانی و تاسیساتی و طرحهای صنعتی در نیمه راه رها گردید. این امر موجب گسترش بیکاری و توسعه ناراضی‌تیبی شد. علاوه بر این، دولت عراق، از امکانات مآوی و مشابه ایران برای تولید، تصفیه و صدور نفت برخوردار نبود. سبب اشراج از سه راه ممکن برای صدور نفت، دوراه محدود شده بود؛ شاه لوله نفتی عراق - سوریه، بععلت تضادهای میان دو حزب کاملاً بلا استفاده مانده بود و اسکله‌های نفتی حوره خلیج فارس نیز در همان روزهای نخست جنگ هدف جنگنده‌های رژیم قرار گرفتند و از حیث ارتفاع افتاده بودند. رژیم بغداد تنها از طریق لوله‌های سفنی که از خاک ترکیه می‌گذشت می‌توانست به صدور نفت خود ادامه دهد. مقدار نفتی که بدین ترتیب



صادر می‌شد،  $\frac{1}{3}$  حجم صادرات دولت خمینی بود. علاوه بر این اعانات و کمکهای مالی سایر دولتهای عربی به عراق، روبه‌کاهش گذارده بود. تراکم نفت در بازار جهانی و رکود بازار، صادرات را تنزل داده و قیمت را پایین آورده بود و این امر تا شیر خود را بر امکانات مالی دولتهای صادرکننده نفت بجای گذارده بود. دولت عراق که تا کنون به‌یمن کمکهای مالی عربستان سعودی و کویت توانسته بود با رعظیم مالی جنگ را بردوش هموار نماید، در صورت ورود به یک جنگ فرسایشی درازمدت و تنگناهای مالی ناشی از وضعیت داخلی و رکود بازار نفت، از پای در می‌آمد. این مشکلات اقتصادی نمی‌توانست بروضعیت سیاسی جامعه تا شیر نگذاشته و به تشدید مبارزه طبقاتی و شکل‌گیری جنبشهای اجتماعی منجر نگردد. این عامل نیز در محاسبات دولت عراق برای اجتناب از یک جنگ فرسایشی دخیل و سهمیم بود.

اما افزون بر عوامل اقتصادی و سیاسی یادشده، عامل سوق الجیشی بود که برتری و امتیاز ایران را در یک جنگ فرسایشی تضمین می‌کرد. از همین روطبیعی بود که رژیم بغداد به پذیرش چنین طرحی برای ادامه جنگ تن ندهد و به تمهیدات جدیدی جهت مقابله با آن بپردازد. برهم‌زدن فضای "نه جنگ و نه صلح" و ایجاد اختلال موثر در شریانهای اقتصاد ایران (صادرات نفت، واردات کالا و موسسات تولیدی مهم) با هدف غیرقابل تحمل ساختن جنگ فرسایشی برای رژیم خمینی، هسته مرکزی سیاست جدید جنگی رژیم بغداد شد. بمباران متناوب کشتیهای تجاری و نفتکشهای خارجی در حوزه خلیج فارس - که وسیله‌ای برای تحمیل یک نوع محاصره اقتصادی محدود می‌باشد - و بمبارانهای گاه‌به‌گاه موسسات بزرگ صنعتی در داخل خاک ایران، همه با این هدف صورت می‌گرفت.

به لحاظ دیپلماتیک، رژیم عراق که بدین ترتیب از قدرت مانور فوق العاده وسیعی برخوردار شده بود، اساس فعالیت و محور تبلیغات خود را مسئله تحقق فوری صلح قرار داد. اعتراض گاه‌به‌گاه برخی دولتها نسبت به سیاست بمباران نفتکشها و کشتیهای تجاری نیز هیچگاه نتوانست حساسیت زیادی در محافل بین المللی برانگیزد. در این نوع موقعیتهای، دولت عراق، فوراً به ماهیت جنگ افروز خمینی و ادامه سیاست جنگ طلبانه اش اشاره می‌کرد و خواست جدی خود مبنی بر ترک فوری مخاصمه و استقرار صلح را عنوان می‌نمود و بمباران کشتیها و محاصره دریایی و فشردن گلوگاه اقتصادی خمینی را تنها راه تحمیل صلح بر رژیمی که به هیچ وجه خواستار ترک مخاصمه نیست معرفی می‌کرد. در واقعیت دولت عراق، قطع بمباران کشتیها و نفتکشها را منوط و مشروط به قطع کلی جنگ می‌کرد، اما، ارگانها، نهادها و اهرمهای دیپلماسی جهانی، که در طول چند سال گذشته کلیه مساعی خویش را جهت برقراری آتش بس و انعقاد پیمان صلح بکار برده و به جایی نرسیده بودند، از آنجا که بخواهی می‌دانستند رژیم خمینی به هیچ وجه مایل به برقراری صلح نیست، عملاً در مقابل استدلالهای دولت عراق خلع سلاح شده و از اعتراض جدی به بمباران کشتیها و نفتکشها و موسسات تولیدی ایران، دوری می‌جستند.

دیپلماسی رژیم جمهوری اسلامی خمینی، بعکس دیپلماسی دولت حاکم بر عراق، در این مرحله از جنگ عقیم و بی اثر بود. اصولاً رژیمی که هدف اعلام شده خود را سرنگونی دولت دیگری قرار می‌دهد، با توازن قوای موجود و بنا بر عرف دیپلماسی بورژوازی،

کمتر می‌توانند در عرصه رقابت‌های دیپلماتیک جهان، موفقیتی کسب کنند، خاصه اگر این رژیم، نه در زمره قدرتهای بزرگ جهان سرمایه‌داری، بلکه دولتی متعلق به "جهان سوم" و آنهم در شمار نوادرواستثناهایی چون خمینی، عیدی امین، بوکاسا و... باشد. چنین رژیمهایی می‌توانند، در واقعی، متناسب با تغییر شرایط و توازن قوای ملی و یا منطقه‌ای، در خفا به بندوبست‌ها و توافق‌هایی با قدرتهای بزرگ دست یافته و در این جا و آنجا امتیازاتی کسب کنند؛ اما بطور کلی، امکان پیشبرد اهداف ماجراجویانه‌شان، از طریق اهرمهای دیپلماتیک، چندان قابل ملاحظه نمی‌باشد. رژیم فوق ارتجاعی خمینی نیز، مادام که از سیاست "صدور انقلاب" بطور عام و سرنگونی رژیم عراق، بطور خاص، دست‌نشینید، از امکان چندانی برای پیشبرد یک دیپلماسی فعال و پیگیر برخوردار نخواهد گردید. انزوا و انفراد جهانی رژیم خمینی و شکستهای مکرر او در عرصه دیپلماسی جهانی در تمام مراحل دوم و سوم جنگ بارها و بارها خود را نمایان ساخت. رژیم "جمهوری اسلامی" خمینی، در این مرحله از جنگ، به استثنای یک دوره کوتاه در اواخر تابستان گذشته (تابستان ۶۳)، هیچگاه نتوانست بصورتی فعال در دیپلماسی بین‌المللی حاضر باشد و بر رخسادهای در این حوزه تاثیر بگذارد.

در آن دوره رژیم نتوانست برای مدت کوتاهی، با اتکا به یک مانور حساب شده، تصویر آرونی‌ای از خود ارائه داده و شماری از نیروها و قدرتها را موقتاً فریب دهد. در این مورد کمی مکت کنیم.

رژیم در دو مرحله مختلف جنگ دو تجربه مهم را از سر گذرانید، از یک طرف فهمیده بود که قادر به برانگیختن شیعیان عراق برای ایجاد "انقلاب اسلامی" و براندازی رژیم عراق نیست. از طرف دیگر، ضرورتاً برای نکته نیز واقف گشته بود که از نظر نظامی هم نمی‌تواند بر قوای عراق پیروز شود. با این وصف، از آینده سرنگونی صدام حسین نیز نمی‌توانست عقب نشینی کرده و به نوعی سازش و مصالحه رسمی با این حکومت نن در دهد. طبعاً خمینی و هم‌پالکیهایش به این موضوع واقف بودند که اتمام جنگ جز از طریق نابودی و یا سرنگونی صدام حسین، چیزی جز شکست نخواهد بود. شکستی که در بهترین حالت منحربه فراهم آمدن مقدمات حذف جناح مسلط حکومتی خواهد شد و در بدترین حالت، زمینه عمومی سرنگونی تمامیت را ایجاد خواهد نمود. پس می‌بایست راهی بیابد که جنگ را ادامه داده و به طریق سرنگونی و یا سقوط صدام حسین را تدارک ببیند. این راه، تاکتیک جنگ فرسایشی بود. اما آغاز این پروسه، منوط به تحقق پیش‌شرطهای معینی بود. تدارکات اقتصادی، دیپلماتیک، سیاسی و نظامی و مالی در صدور وظایف این دوره قرار می‌گرفت. در نتیجه رژیم، کسب وقت را برای ایجاد مقدمات لازم شروع جنگ فرسایشی انتخاب نمود. اما برای ایجاد این مقدمات می‌بایست بتواند بنیادهای اقتصادی خود را تقویت نماید. این مهم، جز از طریق بهبود و تجدید روابط با کشورهای اروپایی و ژاپن میسر نبود. و برای این کار نیز یک دیپلماسی فعال الزام آور می‌شد. لیکن برای رژیم که در انزوا و انفراد فرارداشت، از کوچکترین وجهه بین‌المللی برخوردار نبود، اهرمها و کانالهای دیپلماتیک را جز در موارد معینی به‌خبره می‌گرفت و موردی اعتنایی قرار می‌داد، بازگشت مجدد به پهنه دیپلماسی جهان کاری آسان نبود. رژیم، حتی برای این کار

نیز می‌بایست مقدماتی را فراهم‌بییند. اولین قدم آن بود که بدون آنکه نقشه جنگی خود را فاش سازد تصویر بهتری بهتراز خود ارائه داده و این تصور را ایجاد نماید که گویی در پی یافتن راه‌های مسالمت‌آمیزی برای پایان جنگ برآمده است. هم‌اکنون رو سیاست تبلیغاتی خود را موقتا تغییر داد و آن را طوری تنظیم کرد که مسئله تداوم جنگ، پافشاری حکومت برای اخذ یک پیروزی نظامی و برنامہ صدور انقلاب اسلامی کم‌رنگ شود و محدود گردد. برخلاف تمامی دوران جنگ، در این دوران کوشاه شعار "جنگ جنگ، تا پیروزی" کمتر مورد استفاده قرار گرفت و صحنه خودنماییها و دراز-کوبیهای منابرو مساجد در اختیار کسانی گذارده شد که از شور کمتری جهت صدور انقلاب اسلامی به عراق بهره‌مند بودند. کاربرد موفقیت‌آمیز این تبلیغات، می‌بایست منجر به ایجاد امیدواریهایی در میان دول جهان شود، زمینه‌های بهبود روابط را رفته‌رفته ایجاد نماید و امکان پیشبرد دیپلماسی "جمهوری اسلامی" را فراهم سازد. باید ادعا کرد که در این راه رژیم تا حدودی موفق نیز بود. در همین دوره وزیر امور خارجه آلمان کنشربه ایران مسافرت کرد و قراردادهای مهم اقتصادی - فرهنگی بی‌ارژیم منعقد ساخت. همچنین، رژیم با فرستادن نمایندگان به مناطق مختلف جهان، روند احیای مناسبات و آغاز مذاکرات دیپلماتیک را شروع کرد. مسافرت صادق طباطبایی در تابستان گذشته به اروپا، مذاکرات وی با مقامات رسمی و غیر رسمی پاره‌ای از دولتهای اروپایی (از جمله ملاقات و مذاکره با رولان دوما مشاور وقت میتران و وزیر خارجه کنونی) و مذاکره محرمانه هیئتی از مقامات جمهوری اسلامی با برخی از عناصر و جریان‌های اپوزیسیون مقیم خارج (از جمله مدنی) در همین دوره صورت پذیرفت. محور دیپلماسی رژیم در این دوره، برخلاف انتظار و ادعای برخی از نیروها (۲) نمایل به پایان جنگ و استقرار صلح نبود. کاملا برعکس، این محور عوامفریبی حکومت ارتجاع در دوران تبلیغات ماقبل فعالیت دیپلماتیک بود. محور دیپلماسی رژیم، اتفاقات تقاضا از قدرتهای جهانی برای حذف صدام حسین از قدرت، به هر طریق ممکن بود، راه‌حلی که به مثابه نحوه پایان آبرومندانہ جنگ از سوی جنگ‌افروزان باج‌بگیر تبلیغ می‌شد. واقعیت این است که طی این دوره تمامی کوششهای دیپلماتیک رژیم خمینی در خدمت تحقق این خواست قرار داشت. خواستی که پاسخ به آن از پیش روشن بود. هیچ قدرت و دولتی نه می‌توانست و نه می‌خواست که به آن لبیک گوید. به هر حال رژیم که توانسته بود در ماههای اول این پروسه بهترین بهره‌برداری را از شرایط بکند، همچون گذشته، در پایان کار، رسواترا از رسوا بیه نقطه آغازین بازگشت. دولتها نیز نیک در یافتند که انتظار صلح جویی از رژیم خمینی جز توهمی ساده لوحانه چیزی نیست.

(۲) از جمله این نیروها حزب دموکرات کردستان ایران است. این حزب به علت وجود فعالیتات راست‌روانه در رهبری آن، در جستجوی گرایشات مترقی و مبارزه‌رودر خاکمستحمیبی بوده است و هم‌اکنون روار همان آغاز، استعداد زیادی برای فریب‌خوری داشت. دعترباسی حزب دموکرات کردستان، در گزارش خود به یلنوم کمیته مرکزی در ۱۵ شهریور ماه ۱۳۶۳، گفته و ربر خارجه آلمان پس از سفر به ایران را تا بید می‌کند. گزارش در مورد "ایران و ادامه جنگ"، صریح می‌نماید: "همان گونه که گفته شد، وضع داخلی ایران،

به لحاظ سیاسی، این مرحله از جنگ شاهد تغییر و تحولات مهمی بود. وضعیت بلا-تکلیف جنگ و حالت "نه جنگ و نه صلح"، در نگاه اول، رژیم خمینی را در موقعیت تعیین کننده سیراتی و سرنوشت بعدی جنگ قرار می داد. و به آن ظاهری قدرتمند می بخشید. این نکته بخصوص در ماه های اول مرحله سوم مشهود بود. همین امر باعث شد که برخی از قدرتهای خارجی و بعضی از جریانه های داخلی افسانه ثبات حکومت را سر دهند. گسترش رابطه برخی از دولت های اروپایی (آلمان، ایتالیا، انگلستان...) با رژیم خمینی بی ارتباط با این موضوع نیست. لیکن مسئله به همین جا ختم نمی شود. عدم تحقق استراتژی سقوط سریع رژیم قرون وسطایی و طولانی تر شدن جریان مبارزه برای سرنگونی انقلابی این رژیم، بنحوی قانونمند جریانه های سازشکار و اصلاح طلب را در بیرون از حاکمیت و در سطح جامعه مطرح می کرد. زمزمه تخفیف اختناق و فشار و وحشتناک حاکم بر جامعه، و برخی از مانورهای حاکمیت (به عنوان مثال "عدالت طلبی و آزادیخواهی" منتظری) در تقویت این جریانها موثر بود. تشدید تضاد میان جناحها و گروه بندیهای درون حاکمیت، در شرایط تعمیق نابسا مانیه های عمومی و فقدان چشم انداز نزدیک سقوط حکومت، برخلاف تصورنا درست رایج، بطور بلاواسطه در خدمت تقویت آلترناتیو انقلابی قرار نگرفت. مجموعه یی از عوامل مختلف و بخصوص کم توجهی به امر خطر مبارزه مستمر سیاسی، تبلیغ و تهییج عمسومی و

بگونه ای است که رژیم می خواهد به هر ترتیبی که هست خود را ازین بست جنگ برهانند و اکنون کم کم در فکر هموار کردن راه در این جهت است." این گزارش همچنین اظهارات هاشمی - رفسنجانی در باب اینکه "جمهوری اسلامی حمله خود را به تعویق انداخته تا ببیند جا معه بین المللی علیه صدام چه اقدامی به عمل می آورد و آیا صدام را به محاکمه می کشاند، قول و قرارهایی که داده شده و پیمانهای که فرستاده شده اند صحت دارد یا نه" را چنین تفسیر می کند: "این سخنان رفسنجانی نشانگر یک عقب نشینی بسیار اساسی است. زیرا، هرگز دیده نشده است که رژیم خمینی حمله خود را به خاطر قولی که از طرف فلان دولت به آن داده شده و پایبندی که برایش آمده است به تعویق بیاورد." همین پلنوم حزب دموکرات گفته لواسانی، سفیر سیار رژیم در منطقه خلیج را در مورد اینکه "جمهوری اسلامی خواستار آن است که تا آنجا که ممکن باشد صدام را از راه غیرنظامی برکنار نماید" نشانی از تمایل قوی دولت به برقراری صلح تفسیر نموده است (ر.ک به "گوردستان"، شماره ۹۹). درست برخلاف تصور حزب دموکرات، رژیم خمینی مطلقا خواهان و دوستار صلح نبود. اتفاقا هیچکدام از سه نقل قولی که حزب دموکرات با اتکای به آن خواسته است صلح طلبی رژیم خمینی را نشان دهد، حامل چنین پیامی نمی باشد. چه در گفته های رفسنجانی و چه در اظهاریه لواسانی این نکته به وضوح تمام خود را نشان می دهد که سران جمهوری اسلامی خواهان پایان جنگ، به شرط حذف صدام حسین و سقوط دولت او می باشند. درک دیپلماتی خمینی در این دوره احتیاج به درایت خاصی ندارد. رسولان و سفیران جمهوری اسلامی خمینی در صدد بودند که دولت های بزرگ را متقاعد نمایند که از طریق فشار اقتصادی و یا کودتای نظامی به عمسور حکومت صدام حسین پایان داده و بدین ترتیب با ارائه راه حلی آبرومندانانه به جنگ پایان دهند. رژیم جمهوری اسلامی قطعا در مورد امکان پیروزی این مانور دیپلماتیک، دچار حوش بینی عجبی نبود. اما آیا حزب دموکرات می دانست که با ارائه چنین تحلیلهایی آب به آسیاب چه کسانی می ریزد؟ تحولات بعدی سیاسی به این سؤال پاسخ مثبت داد.

سازماندهی اشکال منطبق با وضعیت و روحیه شونده‌ها، در ایجاد این وضعیت موثر بود. فضای رعب و وحشت مستولی بر جامعه نیز موقتا به ضرر آلترناتیوانقلابی عمل می‌کرد. همه این عوامل در کلیت خود، تعادل و آرایش جدیدی از قوای طبقاتی بوجود آورد. جدا شدن بنی صدر از آلترناتیو شورای ملی مقاومت و پیامهای طلب‌سازش با حاکمیت - که بصورت هماهنگی این حرکات با مانورهای جناح اپوزیسیون قانونی و فرمیت خمینی (فرمیستهای حرفه‌ای نهضت آزادی) تبلور می‌یافت - نمودی از صف آرای جدید قوای سیاسی بود. توجه به این تغییر و تحولات، بخصوص از این نظر اهمیت می‌یابد که به یاد آوریم جریان اپوزیسیون قانونی و اصلاح طلب درون حاکمیت - که این نظام قرون وسطایی را با پارهای از اصلاحات، جلوگیری از برخی زیاده‌رویها و انجام بعضی جرج و تعدیلهای، نظام مطلوب خویش می‌شناخت - در مرحله سوم جنگ به صرافت افتاد و ناگهان صلح طلب شد. "نهضت آزادی ایران" دست در دست مؤتلفان و متحدان رسمی و غیررسمی خود (در درون کشور برخی از مراجع و روحانیون یا نفوذ و بقایای جبهه ملی، و در خارج از کشور روزنامه انقلاب اسلامی، روزنامه جبهه و طیفی از فرصت طلبان، بوقلمون صفتان و دودوزه‌بازان) تبلیغات درخور توجهی را در جهت پایان جنگ و انعقاد صلح سازماندهی کردند. انتشار جزوه "جنگ و صلح از دیدگاه عقیدتی" در مرداد ۱۳۶۳ در تهران توسط "نهضت آزادی ایران" و چاپ و توزیع چند ساره آن و مصاحبه‌های بنی‌صدر (۳) در جریان ربوده شدن هواپیمای ارفرانس توسط حزب اللهیهای لبنان -ی در تابستان گذشته (شهریور ۶۳)، از جمله کوششهای فرمیستهای کهنه کار و سازشکاران جدید و جیبون در این راستا بود. درست است که جریان اپوزیسیون قانونی، اصلاح طلب و مشاطه‌گر رژیم، از نیروی ناقابل و، مهمتر از آن، اعتیاد اندک در گستره جامعه برخوردار است؛ درست است که این اپوزیسیون مصلحت‌جویان را امتحان خود را پس داده و عدم کفایت و شایستگی خود را به اثبات رسانده است؛ و درست است که فقدان قاطعیت و حساسیت در مصاف با موقعیتهای سخت آنان را به مقدمه چینان و صحنه‌گردانان حکومت نیروهای دیگر تبدیل ساخته است؛ اما این نیز درست است که این اپوزیسیون با لفظه فرمیست

(۳) بنی‌صدر در این مصاحبه‌ها و خودگرایشهای مختلف در حاکمیت را به شیوه‌ای "علمی" اثبات کرد. او حاکمیت را به دو گرایش عمومی تقسیم نمود و هر یک از این گرایشها را با عناوین با معنای "معتدل" و "سخت‌سر" مزین کرد. بنی‌صدر، هاشمی رفسنجانی و منتظری را از جمله رهبران "معتدلها" و موسوی نخست وزیر و لاجوردی را در میان سردمداران "سخت‌سرها" جازد. او معتدلها را خواهان قطع حرکات تروریستی در خارج از کشور (عبارت محترمانه‌ای برای تز صدور انقلاب) ، پایان جنگ و استقرار آرایه‌های سیاسی؛ در داخل کشور، و "سخت‌سر"ها را مخالف این اقدامات و طرفدار حفظ وضعیت موجود قلمداد کرد. رئیس جمهور سابق خمینی، ربودن هواپیمای ارفرانس و حمایت از هواپیمایان را با قاطعیت مستتب به جریان "سخت‌سر" کرد. او همچنین این اقدام را واکنش طبیعی جناح "سخت‌سر" نسبت به قدرت‌گیری "معتدل"ها، اقدامات اعتدالی این جناح؛ و عکس‌العملی در مقابل روند معتدل شدن حاکمیت دانست. در حقیقت بنی‌صدر با طرح وجود جناح بندی در حکومت کشف الاسرار نکرد، وجود این جناحها مدتها است که از ظهور من الشمس است. کشفیات ایشان

## شورا

و سازشکار، در بچه‌هاطمینان رژیم‌کنونی برای یک موقعیت انقلابی و برآمدن خودهای و شانس‌آخرین و برگ‌نهایی حاکمان مرتجع برای حفظ و استمرار حکومت سیاه‌خود و جلوگیری از یک تحول رادیکال و انقلابی است. اینکه این جریان می‌تواند در یک وضعیت انقلابی چنین نقشی را ایفا نماید، دقیقاً به خصلت قانونی آن مربوط می‌شود. ولی این اپوزیسیون بالقوه می‌تواند در شرایط متفاوتی نقش دیگری بازی کند و در خدمت تحولی دیگر قرار گیرد. این جریان از آنجا که به هر حال در اپوزیسیون قرار گرفته، می‌تواند در صورت پیدایش شرایط مناسب برای یک جایابی از بالا به خدمت آید. ایفای چنین نقشی مستقیماً از خصلت اپوزیسیون بودن این جریان ناشی می‌شود، خصلت "آچارفرانسه‌بودن" و "معجزه‌گری" این نیرو، که می‌تواند هم با زیجه خمینی باشد و هم آلت دست و مهره بازی دست راستیهای جهان‌قرا رکیزد و در نقش عامل تحول امریکایی ظاهر گردد، از مشخصات ویژه تاریخی، طبقاتی، ایدئولوژیک و سیاسی نهضت آزادی است.

اما به موازات تحدید فعالیت‌های گام‌به‌گام اپوزیسیون سازشکار و فرمیست، تلاش‌های مبارزاتی و تحرک سیاسی اپوزیسیون انقلابی و متشکل‌ترین نیروی آن یعنی سازمان معاهدین خلق ایران، نیز مجدداً ملموس و محسوس شد. این سازمان که در آغاز مرحله دوم جنگ متحمل ضربات و آسیب‌های جانکاهی شده بود، بعداً زمسندی توانست با ترمیم اندام‌های مبارزاتی و تدقیق اشکال سازماندهی بار دیگر حضور فعال و موثر خود را در سطح جامعه نشان دهد. انتخاب دقیق شعارهای "مرگ بر جنگ و زنده باد آزادی" به عنوان محور تبلیغ سیاسی و نهیج عمومی و به مثابه شعارهای انتفالی و واسطه‌ای برای تحریک، تشجیع و تحریر بخش‌های اعتراضی و مبارزات نوده‌های سیاسی، جهت‌گذار به سوی سازماندهی و بسیج جنبه‌های وسیع

در ارتباط با پرده برداری از جناح "معدل" حاکمیت و برنامه‌های "اعدالی" این جناح بود. هزون براس، بنی صدر در تبلیغات و مواجبه‌های خاص خود در این مقطع چندین پیام و سخن‌ها در این رژیم فرساده (۱) اینکه حاصراً با حاکمیت از در سازش در آمد (۲) اینکه او دیگر خواهان سرنگونی رادیکال حکومت نبوده و مخالفش با رژیم از موضع یک فرد معتدله قانون اساسی است. (۳) اینکه می‌خواهد در نقش اپوزیسیون قانونی اصلاح طلب و مسئول این رژیم در خارج از کشور به فعالیت سیاسی بپردازد و سروا مکانات خویش را نه در جهت حرکت براندازی انقلابی بما میث رژیم، بلکه در جهت تعویب جریان اعدالی و معسب "سخت‌سرا" و قانون‌کنان فرار دهد. (۴) اینکه ایشان از آنجا که مرد عمل است می‌خواهد سیات و تصمیمات خویش را در عمل اعلام نموده و در چه مسئولیت و قدرشناسی خود را در کردار نشان دهد. در واقع مواجبه‌ها و معاللات بی‌مدر در این دوره، خدمات انکارناپذیری به رژیم خمینی کرد: تمام این رژیم را از بر ضرب در آورد و اسکالات و حیانات و ندانم‌کاریها را منوجه یک جناح نمود، در میان جناح‌های حکومتی دولتهای اروپا و امریکا امیدوار بهای کادسی ایجاد کرد و اراعمال و کسرس فشار بر این رژیم صدانقلابی و صداساسی جلوگیری کرد، حالت آن که تمام این اقدامات، حلقه بیخ‌ارنامه معروف ایشان به خمینی و مواجبهات بعدیان در مورد اسخاله حکومت و پوشنه و بیجان‌ها خیرشان در باره "انسی ملی" (انقلاب اسلامی ۹۴ و ۹۵) صورت گرفت.

توده‌ای که بتوانند بلاواسطه حول شعار سرنگونی رژیم خمینی شکل گرفته و توده‌گیر شوند، مبین درک درست این سازمان از مهمترین مطالبات سیاسی مردم ایران در مرحله کنونی است. تبلیغ این شعارها، در صورتیکه با تبلیغ آلترناتیو "شورای ملی مقاومت" صورت می‌پذیرفت، می‌توانست در تغییر توازن قوای سیاسی نقش مثبتی ایفا نماید. اکسیونهای گسترده مجاهدین در ارتباط با هفته جنگ، هفته میلیشیا، هفته انتخابات، هفته حماسه موسی و اشرف، به نوبه خود تحریک جدیدی در سطح عناصر آگاه و پیشرو و ذخایر با لفظ جنبش ایجاد کرد. این اکسیونها تا ششم محموسی در ارتقا روحیه مبارزاتی توده‌ها و افشای مانورها و عوامفریبیهای رژیم در مقیاس داخلی و بین‌المللی داشته است.

آغاز مجدد حرکت اجتماعی مجاهدین، هرگاه با یک جمع‌بندی انتقادی از درسها و تجارب مرحله نخست حرکت این سازمان (فاز اول حرکت مسلحانه که از سیام خرداد شروع شد) توأم می‌گشت، هرگاه بر اساس یک ارزیابی دقیق از روحیه مبارزاتی، آمادگی انقلابی و چگونگی حرکت توده‌ها در وضعیت فعلی جامعه تنظیم می‌شد، هرگاه با کار تبلیغی - سیاسی وسیع‌تر و شمر بیشتر صورت می‌گرفت (مثلاً تاسیس یک رادیوی قوی خارج از مرزهای ایران به نام شورای ملی مقاومت) و با کار توضیحی و تبلیغی بیشتر در مورد اهداف و برنامه‌های شورای ملی مقاومت همراه می‌شد، می‌توانست به یقین دست‌آوردهای بیشتری داشته باشد و صف آراییی و آرایش سیاسی کنونی را به مراتب بیش از امروز به نفع اپوزیسیون انقلابی و به ضرر اپوزیسیون سازشکار - فرمیست و سلطنت طلب تغییر دهد. اکنون دیگر این نکته بیش از هر زمان مسجل گردیده که مادام که مقاومتی گسترده، فعال و متحرک در عرصه‌های مبارزاتی جامعه وجود دارد، ارتجاع هرگز نخواهد توانست پایه‌های خود را مستحکم ساخته، در اعماق ریشه دواند و با عوامفریبی و نیرنگ بر حیات ننگین خویش همچنان بیفزاید. همچنین وجود یک جنبش مقاومت انقلابی قوی، مانع بزرگی در مقابل جریانهای سازشکار و فرمیست می‌باشد که برنامه‌های جزیره‌ای حکم و اصلاحات برینا و نعمای ازین ویران نظام قرون وسطایی حاکم ندارند. آری این تعزیه‌گردانان حکومت ارتجاع، اصلاً برای آنکه بتوانند صحنه‌ای برای ابراز وجود و زمینه‌ای برای بنسب‌بازیهای سیاسی دست و پا بیند و در تغییر و تحولات تدریجی مورد نظر خود محلی از اعراب بیابند، دقیقاً چنین جنبش مقاومتی را که خواهان تحولی رادیکال و انقلابی است، می‌بایست از سر راه بردارند. خصومت و خشونت آنان نسبت به شورای ملی مقاومت و هر تشکل و تفکر انقلابی (اعم از مذهبی و یا مارکسیستی) نیز دقیقاً از همین جانشینی می‌شود.

اما وجود این مقاومت انقلابی، در عرصه بین‌المللی، برای سیاست خارجی و دیپلماسی "جمهوری اسلامی" همواره چون خاری در چشم بوده است. وجود این مقاومت انقلابی، رژیم را فاقد مشروعیت کرده و آنرا در بهره‌برداری از امنیتهای بین‌المللی یک رژیم تثبیت شده، محروم ساخته و در مسائلات و مراودات دیپلماتیک، با مشکلات جدی روبرو نموده است. فعالیت‌های بین‌المللی و دیپلماتیک شورای ملی مقاومت در خارج از کشور، در افشای جنایات رژیم خمینی، در اعتراض به جنگ، در راه مبارزه برای صلح و در افشای موثر و مستمر کارنامه این رژیم، در زمینه نقض حقوق بشر

بسیار موثر بوده است .

بدین ترتیب تحولات سیاسی ایران را در مرحله سوم جنگ می‌توان در نکات زیر خلاصه کرد . عدم تحقق استراتژی سرنگونی سریع رژیم ، آرایش قوای سیاسی و توازن نیروهای طبقاتی را در این مرحله بطور قطع تغییر داده است . تداوم جنگ ، گسترش آن به خاک عراق و بن بست بعدیش که با صدمات و تلفات فراوان همراه بود ، نا رضایتی عمومی را درجا معه تشدید کرده است . نیروهای سیاسی - اجتماعی فعال درجا معه ، هریک کوشش می‌کنند بر بستر وضعیت موجود ، جایگاه خود را تحکیم کرده و در راستای اهداف سیاسی - طبقاتی خود حرکت نمایند . جناح‌های مختلف حاکمیت می‌کوشند تا با تمهیدات و مانورهای متنوع ، در عین تحکیم موقعیت عمومی رژیم برای جناح خاص خود تبلیغ نمایند . علیرغم تضادهای شدید ، وجود خمینی و اقتدار او از بروز و بالا گرفتن بیشتر تضادها جلوگیری کرده حرکت حاکمیت را در کلیترین خطوط انجام و هماهنگی می‌بخشد .

اپوزیسیون سازشکار می‌کوشد بر بستر نا بسامانیهای عمومی ، با انگانه تضادها و تعارضات جناح‌های مختلف حکومتی و با استفاده از ضعفها و کاستیها و خطاهای اپوزیسیون انقلابی ، با ارائه راه‌حلهای "مشولانه" و "دل سوزانه" در مورد مسئله جنگ و مشکلات اقتصادی و سیاسی ، بحران روبه رشد را تضعیف داده از راه دیگالیزه شدن اعتراضات و حرکات اجتماعی جلوگیری ، بقا و دوام "جمهوری اسلامی" خمینی را تضمین و با لایحه جای شایسته خویش را در حاکمیت تعبیه نماید .

اپوزیسیون انقلابی و سازمان مجاهدین خلق به مثابه قدرتمندترین شکل آن ، با بازی سکیلاتی و تجدید سازماندهی ، حضور فعال و محرک خود را در این مرحله به نمایش می‌گذارد . مجاهدین با کوشش در جهت فعال کردن تضادها ، تلاش جهت نفییت جنبش مقاومت و تاکید بر نقش محوری تاکتیکیهای مسلحانه مردم را به مبارزه برای سرنگونی این رژیم ارتجاعی در تمامیتش فرا می‌خوانند .

مبارزه اپوزیسیون انقلابی در مرحله کنونی ، تنها از طریق افشای همه جانبه حرمان سازشکار رور فرمیست درون و بیرون حاکمیت ، تصحیح درک نادرست از نقش محوری عملیات نظامی ، بوجه به سازماندهی مبارزات بوده‌های پیشرو ، ارائه اشکال سازماندهی مناسب و منطبق با روحیه توده‌ها ، افشاگری سیاسی و مبارزه فکری دائمی ، می‌تواند در انفراد و انزوای اپوزیسیون رفرمیست و ته مانده‌های اپوزیسیون سلطنت طلب موثر واقع شود و در خدمت سازماندهی و هدایت یک جنبش همگانی انقلابی برای سرنگونی تمامیت رژیم قرون وسطایی خمینی قرار گیرد .

### رابطه بین المللی

اکنون باید دید که چه تغییر و تحول سیاسی در عراق ، در منطقه و در اوضاع بین - المللی ، در مرحله سوم جنگ باعث آن شده است بمباران شهرها در دستور کار عراق قرار گیرد و به مورد اجرا گذاشته شود . بررسی این موضوع را با تحلیل از وضعیت بین المللی ، موضع قدرتهای بزرگ جهان نسبت به دو حکومت ایران و عراق و سیاست هریک از این قدرتها نسبت به جنگ آغاز می‌کنیم .

دولت ریگان ، سیاست عمومی خود را در تمام طول ۵ سال گذشته ، در جهت حفظ



"جمهوری اسلامی" و تشویق حرکات و تظاهرات "مشیت" این رژیم تنظیم کرده بود. رژیم خمینی با آنکه به هیچ وجه در زمره حکومت‌های ایده‌آل امپریالیست‌های جهانی نیست، به علت مجموعه‌ای از عوامل داخلی و خارجی، بخصوص به واسطه خصلت عمیقاً ضد-کمونیستی و ارتجاعی‌اش، از جانب آمریکا تحمل می‌شود و در اینجا و آنجا مورد حمایت قرار می‌گیرد. دولت ریگان از آنجا که به موقعیت نزار و ضعیف جمع هواداران سلطنت به خوبی واقف است و آنرا موقتا و رقی سوخته محسوب می‌نماید، نمی‌تواند حمایت فعال، آشکار و آزاد خود را بذل این نیرو نماید. آمریکا، ظاهراً رابطه خود را با ضدانقلاب مغلوب طوری تنظیم کرده است که بتواند در آینده‌ای دور و در موقعیتی مفتضی، از این نیرو بهره‌برداری کند. عجلالتا که بر بداین مهره، برای دولت ریگان، جز به منظور ارباب خمینی نیست. در عین حال ریگان، با هرگونه تحولی در جامعه ایران که بخواهد به طریقی انقلابی (یعنی با اتکا به خیزش و قیام مردم و با اعمال قهر انقلابی) توده‌ها علیه ارگان‌های سرکوب و اقتدار ارتجاع و با اعلام هدف نابودی اهرم‌های اعمال حاکمیت قرون وسطایی) صورت گیرد، سخت مخالفت می‌ورزد. او چنین تحولی را اغتشاش و هرج و مرج در ایران و منطقه تلقی کرده که می‌تواند از کنترل خارج شود و آرامش و امنیت ایران و منطقه را مورد تهدید قرار دهد. از این رو، ریگان نه تنها هیچگاه حاضر به حمایت از شورای ملی مقاومت نبوده بلکه همچنین آنرا خطری برای آینده منطقه می‌داند. به نظر می‌رسد که سیاست ریگان، بر اساس تحول تدریجی حاکمیت خمینی تدوین شده باشد. اما، زمامداران آمریکا، از آنجا که اپوزیسیون فرمیست ایران را فوق العاده ضعیف می‌بینند و رشد و قدرتیابی آنرا فعلاً بسیار دشوار می‌انگارند، هنوز سرمایه‌گذاری روی این اپوزیسیون را مقرون به صرفه ندانسته و حتی پیش‌تر یک سیاست فعال در پشتیبانی از آنرا نارس و ناهنگام می‌پندارند. به نظر می‌آید که ریگان اتخاذ یک سیاست فعال برای مواجهه با رژیم خمینی و حمایت از اپوزیسیون فرمیست و تسریع پروسه استحاله حاکمیت را به آینده موکول نموده است. البته در آنجا که بتواند شرایط ایجاب کند، کوشش می‌کند تا کشتیکهای خود را با اپوزیسیون درونی حکومت، طوری تنظیم کند که باعث تقویت این اپوزیسیون گردد (۴).

در وضعیت فعلی دولت ریگان در برخورد به رژیم خمینی، طبق تمام شواهد، از سیاستی دوگانه پیروی می‌کند. از یک سو می‌کوشد تا با نشان دادن "حسن نیت"

(۴) به این ترتیب معلوم می‌گردد که هیاهوی کهنی صدرو طیف رنگارنگی از "ملیون"، "جمهوریخواهان" و "آزادیخواهان" تبعیدی بر اهانداخته اندیا چه هدف وجه مضمونی صورت می‌گیرد. این جماعت که در دوربینی، عاقبت اندیشی، مصلحت‌گرایی و فرصت‌طلبی بی‌رقیبند، با ردیگر از طریق سروش غیب خبریافتند که "برادر بزرگ" چه می‌خواهد و چگونه می‌خواهد. با علم به این امر بود که فعان "وای هژمونی طلبی" و "وای دیکتاتور منشی" سردادند، مبلغ تئوری تشبیت حاکمیت و تعطیل مبارزه انقلابی شدند و به انکال گوناگون به نابید و تمعید بازرگان پرداختند. در حقیقت، نقش آنان در این دوره، مبارزه همه-جانبه و پیگیری هرگونه حرکت رادیکال و انقلابی و لجن پراکنی و حرمت شکنی و بی‌اعتبار سازی تمامی معیارهای فرهنگی مقاومت و ارزشهای انقلابی بود. آنها تمامی هم خود را

و "تفاهم"، رابطه آمریکا با رژیم خمینی را بهبود بخشید و تا حد ممکن از رویارویی و درگیری با آن احتراز جوید؛ از سوی دیگر در برابر زیاده رویها و تندرویهای این رژیم واکنش نشان داده و ایستادگی می نماید. در این زمینه، مقابله با سیاست "صدور انقلاب" خمینی اهمیتی حیاتی دارد (۵). در واقع حکومت آمریکا به هیچ ترتیب نمی تواند در مقابل این سیاست سکوت اختیار کند، زیرا عدم واکنش نسبت به حرکات تروریستی رژیم خمینی نه تنها موقعیت حکومتهای منطقه را به مخاطره می افکند، نه تنها منافع کمپانیهای بزرگ نفتی و شرکتیهای چند ملیتی را مورد تهدید قرار می دهد، بلکه همچنین یکی از اهداف مهم سیاست خارجی ریگان یعنی برقراری "ثبات" و "امنیت" در چهار گوشه جهان، پیشگیری و مقابله با هر جنبش انقلابی در هر نقطه و تا بین هژمونی آمریکا در تمامی مناطق تحت نفوذ غرب را به زیر سؤال می کشد. پس طبیعی است که هر اقدام خمینی در جهت صدور انقلاب، اعمال تروریستی یا نفیسی توازن قوا به ضرر امپریالیسم آمریکا، با واکنشهای شدید امریکا مواجه گردد. همین منطق و همین مکانیسم تصمیم گیری، راهنمای سیاست امریکا در جنگ میان دولتتهای ایران و عراق بوده است. دولت امریکا، بخوبی می داند که خمینی در صورت پیروزی در این جنگ و صدور انقلاب اسلامی به عراق، زمینه توسعه انقلاب اسلامی خود را در مقیاس منطقه ای فراهم نموده است. این امر، می تواند حکومت خمینی را برای یک دوره تثبیت و تحکیم کند، جغرافیای سیاسی منطقه را جدأ تغییر دهد و امریکا را با مشکلات فراوانی روبرو گرداند، و طبیعا چنین وضعی برای دولت ریگان مطلقا غیر قابل پذیرش می باشد. بیهوده نیست هر بار که رژیم خمینی به خاک عراق هجوم برده و در موضع تعرض قرار گرفته، دولت امریکا موضع به ظاهری طرف خود را تغییر داده و حمایت کامل خود را از رژیم عراق نشان داده است. ترمیم رابطه دیپلماتیک امریکا

معتوف به جلب حمایت آقای ریگان برای حمایت از اپوزیسیون فرمیت و فعال کردن سیاست خارجی امریکا در ارتباط با مسئله ایران، جهت تسریع و تسهیل پروسه "استحاله" حاکمیت کردند. دانستن این نکته خالب و آموزنده است: برخی از این عناصر که از جریانهای اکنون راست سوسیال دموکراسی الهام می گیرند، تا آنجا به دولت شیخ فاشیستی ریگان دل بسته اند که کاسه او را "کاسه میانه روهای آمریکایی" و دولت او را "دولت اعتدال" خوانده اند (ر.ک به مقاله "روابط عمومی امریکا با روسیه و اروپا" در روزنامه انقلاب اسلامی شماره ۹۲ که تلخیصی همراه با تفسیر از مقاله "گروهی که رومی آیند" روزنامه لوموند بتاریخ ۲ و ۴ فوریه ۸۵ است).

(۵) کیسیج روزی را مورخا رجه اسبق امریکا و مشاور سیاستهای بین المللی دولت ریگان سیاست بیضهادی خود را چنین بیان می کند: "رحز خوانیهای حکومت رادیکال ایران و آشوب آفرینیهای صد غربی فعلی آن، همانند بسیاری رژیمها که طی چندین هزاره در ایران حکم رانده اند، از گذشته تا تاریخ معون نیست... موقعیت غرب در فبال ایران بنا حدودی با مسایات ایالات متحده امریکا و چین طی دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ قابل فیاس است. نساده ختمی مهار کسخته اجازه داد تا فرصتهای همکاری بعدی را که به سود و طرف است با معن سارد، از نظر من این واقعیت طی یک دهه سیر خواهد شد. یک سیاست عاف لانه از سوی ایالات متحده امریکا دو جنبه خواهد داشت: معاونی اسوار در معابیل توسعه - طلبی امروز ایران، موازی با آمادگی برای ایجاد روابط سازنده در آینده..."

با عراق، تقویت مناسبات دولتی بین دو کشور، توسعه روابط تجاری و اقتصادی میان آنها و... در دوره جنگ، از این زاویه نیز می‌بایست بررسی شود. با تمام این احوال در این جنگ و خاصه در مرحله گمنونی آن، پیروزی هیچکدام از این دو طرف مطلوب امریکا نیست. در عین حال، دولت امریکا هنوز موقعیت را برای تلاش در جهت استقرار صلح، به اندازه کافی پخته نمی‌داند. تداوم تنور جنگ، نه تنها با بازار سلاح کمپانیهای مادرکننده کالای مرگ را تضمین می‌نماید (کمپانیهای بزرگ اسلحه‌سازی امریکا، در هر دو دوره انتخابات پشتیبانی خود را بی دریغ بذل آقای ریگان کردند)، بلکه همچنین تغییراتنا سب نیروها را در هر یک از دو طرف متخاصم، به نفع جناحهای معتدل متمایل به امریکا، رفته رفته تسریع می‌کند. به نظر می‌رسد که امریکا، تا زمان شکل‌گیری و تثبیت غیرقابل انکار قدرت جناح رفرمیست متمایل به غرب و تضعیف بی‌تردید "جناح بنیادگرا" در ایران، به اتخاذ سیاستی فعال جهت پایان جنگ اقدام نخواهد کرد. در عین حال، وضعیت نه جنگ و نه صلح کموسی، مناسبترین حالت برای حصول به استراتژی سفیر از بی‌لای تدریجی مورد توجه این جناح از امپریالیسم جهانی است. این موقعیت در عین آنکه پیکار روزی هیچیک از دو طرف را به همراه نمی‌آورد، عدم امکان حل نظامی مسئله جنگ را به دو طرف خاطرنشان می‌سازد و زمینه را برای دخالت سیاسی و دیپلماتیک امریکا در این معرکه فراهم می‌آورد. در ضمن، جناحهای دوران‌دیش حکومت و جریان رفرمیست را تشویق به ارائه راه‌حلهای "معقول" و "منطقی" خواهد ساخت، آنها را مجبور خواهد نمود که برای تحقق این راه‌حلهای جلب حمایت امریکا بپردازند و این خود تفادهای سیاسی حاکمیت را در مسیر دلخواه امریکا تشدید خواهد کرد.

پس امریکا، جهت تحقق استراتژی درازمدت خود در مورد مسئله قدرت سیاسی در ایران، دست به اتخاذ تاکتیکی زده است که با خواست و ناکتیک کوتاه مدت خمینی مشابه و بر آن منطبق است. خمینی و ریگان، هر یک به دلیل خاص خود (یکی برای تجدید قوا و تدارک حمله‌هایی جهت پیروزی در جنگ، و دیگری برای ایجاد موجبات تحول تدریجی حاکمیت) خواهان حالت نه جنگ، نه صلح می‌شوند.

با تمام این اوصاف، حالت نه جنگ، نه صلح تنها در میان حکام تهران و واشنگتن طرفدار ندارد، بلکه اکنون مدتی است که در میان شماری از قدرتهای اروپایی نیز هوادارانی یافته است. بروز چنین گرایشهایی را می‌توان بنا بر کسی در میان بحثهایی از سوی سال دموکراسی اروپایی نیز مشاهده کرد، و این نشانه تغییراتی در موضع سویال دموکراسی اروپایی نسبت به مسئله قدرت سیاسی در ایران و وضعیت جنگ است. در این موضوع کمی تا مل کنیم.

از بدو تشکیل شورای ملی مقاومت و آغاز مرحله دوم جنگ، موضع سویال دموکراسی اروپایی در فعال مسئله قدرت سیاسی در ایران و موضوع جنگ بطور آشکاری سستتر کرد. سویال دموکراسی اروپایی، و در رأس آن فرانسه، که بنا قیل از حذف سنی صدر از حاکمیت، کوششهای خود را معطوف به نفوذ جریان لیبرال در قدرت کرده بود، با تشکیل شورای ملی مقاومت و پیوستن بخش قابل توجهی از جریانهای لیبرال و سویال دموکرات به آلترنا تیا و انقلابی رژیم، سیاست خود را تغییر داد، از رژیم خمینی فاصله گرفت و با حفظ حداقل رابطه دیپلماتیک با دولت ایران، به حمایت